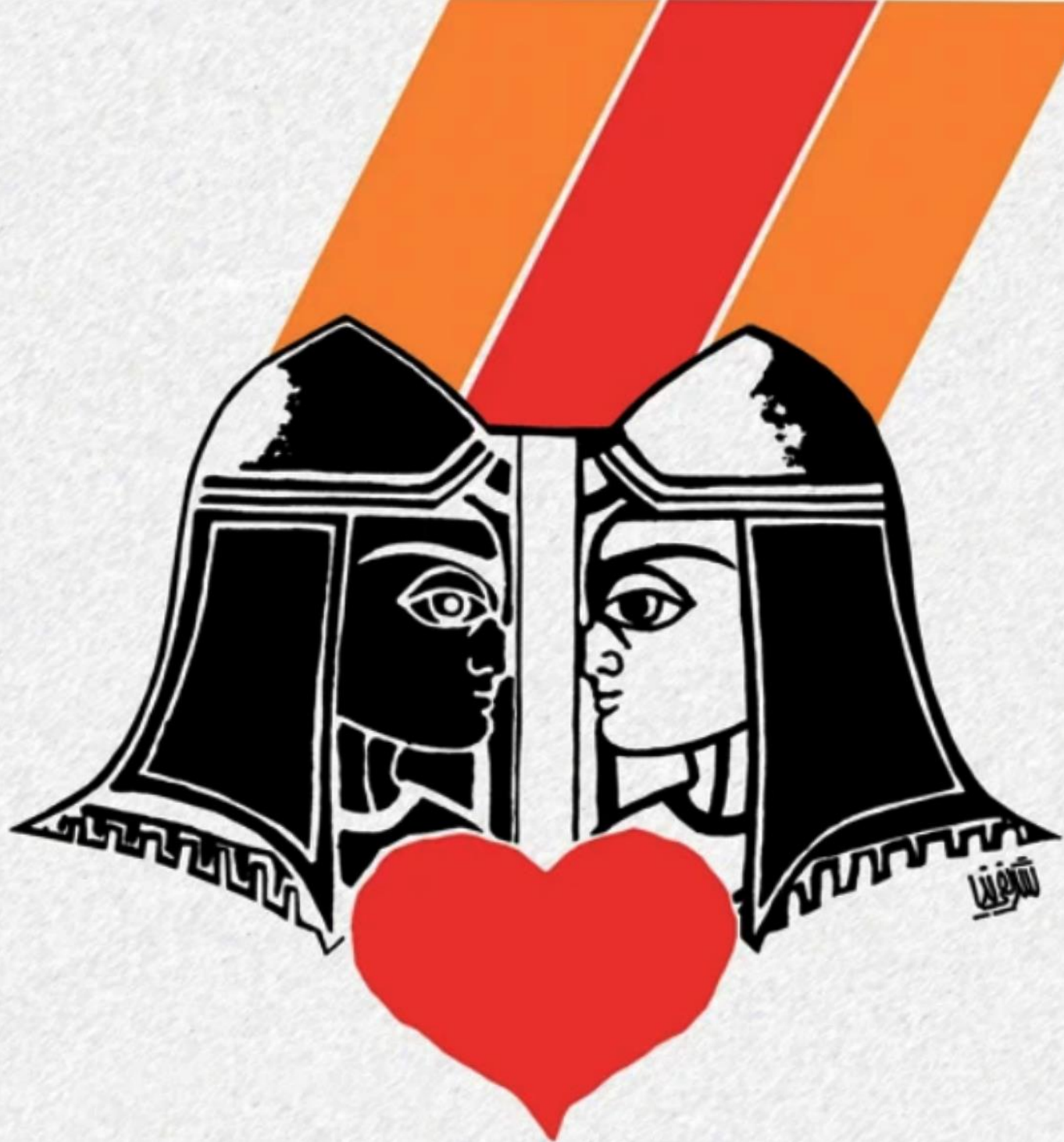




معرکه در معرکه

داود میر باقری

نمایشنامه

معرکه در معرکه

داود میرباقری

میرباقری، داود، ۱۳۳۷ -	
نمایشنامه معرکه در معرکه / داود میرباقری. - - تهران: آمه، ۱۳۷۳.	
۷۱ص.	
ISBN: 964 - 6061 - 47 - 8	
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.	
چاپ دوم: ۱۳۸۵.	
۱. نمایشنامه فارسی - - قرن ۱۴.	
۸۴۲/۶۲	PIR ۸۲۳۳ / ۴م
	۱۳۸۳
۸۱۳-۱۴۳۱م	کتابخانه ملی ایران



انتشارات آمه

میدان فردوسی - خیابان فرصت - ساختمان ۵۴ تلفن: ۸۸۸۴۷۰۴۴-۸۸۳۱۹۵۵۸

معرکه در معرکه

- نویسنده: داود میرباقری.
- طراحی: محمدرضا شریفی‌نیا
- ناشر: آمه
- حروف‌چینی، صفحه‌آرایی، طراحی و لیتوگرافی: واحد فنی سیزان
- ۸۸۳۴۸۹۹۱-۸۸۳۰۳۵۷۲
- نوبت چاپ: چهارم - ۱۳۹۴
- تیراژ: ۴۰۰ نسخه
- قیمت: ۵۰۰۰ تومان
- چاپ و صحافی: معراج

فروش اینترنتی و online از طریق سایت‌آی‌آی کتاب www.iiketab.com

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۰۶۱-۴۷-۷ ISBN: 978 - 964 - 6061 - 47 - 7

صحنه خالیست.

پهلوان در وسط صحنه که میدانِ معرکه است چمباتمه زده در هیئتی اسطوره‌ای. چند زنجیر و چند سنگ وزنه و یکی دو سینی پاره، چند قطعه چوب، یک پتو، یک پالان حمالی و یک طناب همه بساط اوست. شاگرد پهلوان در خطی عمود بر پهلوان نشسته و با ورود حُضار به میدانِ معرکه آواز غربت می‌خواند. با روشن شدن صحنه شاگرد از غم غربت رها شده با حُضار تماشاکننده همراه می‌شود.

شاگرد

من همه مردمان نامی و بی نامی هستم که یا مردن یا بعداً
می میرن. از همه مایه نام می مونه و یه یاد.. یه رسم می مونه و
یه سنگ.

آدمی یعنی آه دمی. آهش دله و دمش دلبر. دلبر یکی است
اونم خداست. تو که هر روز دل به یه دلبری می دی براچی
می خوای بدونی خدا یکی است یا دو تا؟
اوسایی داشتم که نامی دوران بود. آوازه داشت. دولتی
داشت. عزتی داشت. رحم و مروتی داشت.
صاف بود مث کف دست.
پاک بود مث اشک چشم.
زور زور رستم دستون، کرم کرم حاتم طایی و دل دل شیر.
زانو می زد به یک یا علی.
زار می زد به یک یا حسین.
روحش شاد. تا باشم دربدر مرامشم.
قاطی پاطیم پهلون.
جوش نکن جوون. زندگی صد سال اولش سخته.
صد سال خلیه پهلون.
عمر نوح می خواد تا آدمی آدمشه جوون.
خدا و کیلی آدم شدن سخته نه؟ خالی نبند. می خوای بدونی

چند مرده حلاجی؟ گوش مفت نداری می دونم. پول دادی
 معرکه بینی و حال کنی، قبول. سفارشی می کنم و زیپ
 دهنمو می کشم. پهلوان اهل دله. بهش دل بده تا بهت دل
 بده. پهلوان!

پهلوان جوابی نمی دهد

شاگرد خود را به پهلوان می رساند و با او خلوت می کند.

شاگرد من هر چی تو چنته داشتم رو کردم. وقتشه یه تکونی به
 خودت بدی پهلوان.

پهلوان جُم نمی خورد. شاگرد مجدداً میداننداری می کند.

شاگرد بر بوقلمون صفتون لعنت.

بر سالوس و چاپلوس و دستمال به دست لعنت.

بر گرانفروشی و کم فروش و آدم فروش لعنت.

بر حسود و بخیل و مُحیل لعنت.

اومدی معرکه پهلوانو تماشا کنی؟ دمت گرم.

شک نکن وقتو تلف نمی کنی.

مضایقه نکن پولتو حروم نمی کنی.

به تو که برا پیدا کردن سی شی صنار همه روز رو ملتق زدی
 کار ندارم.

به تو که روزتو با چل تا قسم ناحق و شهادت دروغ غروب
 کردی کار ندارم.

با تو هستم که برای معاش عرق جبین تو خرج کردی.
بله خودت.

یه سکه تو جیبیات حبسه که داره بال بال می زنه.
می خوای پهلوانو دلشاد کنی، سکه رو پرش بده بیاد سمت
پهلوان.

شاگرد، ذوق زده دو کف دست را بر هم می کوبد به نظر می رسد که بر پیکر پهلوان پول باریده
است شاگرد سرمست پهلوان را صدا می زند.
شاگرد: پهلوان.

پهلوان می جنبد. می غرزد. نعره می کشد. زنجیری مثل تار عنکبوت بر بازوهای پهلوان تنیده
شده پهلوان زور می زند. زنجیر پاره نمی شود. پهلوان دست از کار می کشد و میداننداری
می کند.

پهلوان: یا علی.

تو که پهلوان بازی می دونی پهلوان کیه؟
پهلوان برا یتیم پدره، برا وامونده عساس. برا درمونده
دسته، برا مظلوم حقه، برا ظالم مرگه، برا هر چی نامردیه
ترس،

پهلوان نه اهل چاپ و چوپه نه اهل باد و بروت.
پهلوان اونه که سینه اش سنگو بشکافه و دلش مٹ شیشه با
یه تقه ترک ورداره.
پهلوان با خاکش خاکیه، با بامعرفتاش قاطی.

پهلون مرد صفاست، اهل وفاست، گره گشاست.

همه روشنیدی؟

پهلونی که عاشق نباشه پهلون نیست، خره.

اومدی چی چی پهلونو تماشا کنی؟

پاره کردن زنجیر شو یا جزّ دادن مستشو؟

به هر تبتی که چراغ محفل ما رو روشن کردی قبوله.

اجاقت کور نشه.

می خوای پهلونو سرافکنده نبینی، دلتو صاف کن، مالتو

پاک کن، بی ریا باش. پهلون می خواد دلتو شاد کنه، زور

نمی زنه، از جون مایه می ذاره، تو هم کرم تو مایه بذار.

شاگرد پهلوان دور می چرخد تا از حضار پول بستاند پهلوان حضار را تشویق و دعا می کند.

پهلوان مهبای پاره کردن زنجیر می شود.

پهلوان قناعت با پهلون خویشه،

سفره پهلون کشکول درویشه.

تو و سخاوت

داشتی یه اسکناس، نداشتی یه سکه، سکه زیاده یه لبخند.

لبخند دشخوارته یه صلوات.

حضار صلوات می فرستند.

پهلوان - قرضت ادا. حاجت روا.

مالت خرج دوا و دکتر نشه.

دستت به خاک برسه طلاشه.

دست رد به سینه پهلوان نزدی مرحبا.

مراد تو حواله کردم به شاه مردون. تو که با پهلوان هم صدا و هم دلی بگو یا علی.

پهلوان زور می زند. فریاد یا علی جماعت میدان را پر می کند. در اوج کشاکش پهلوان و زنجیر، زنی با قیل و قال معرکه را به هم می زند. زن از داخل حضار برای مبارزه با پهلوان قدم به میدان می نهد. پهلوان سر به زیر می ماند. شاگرد میبھوت و ناباور به سمت زن کشیده شده و او را ورنده می کند.

زن - علی کمر تو بزنه.

تو کجات پهلوانه؟ هر کی گوش و دماغشو بشکنه و بازوهاشو قلمبه کنه پهلوانه؟ هر کی صداش کلفته و بلده افاضات نشخوار کنه پهلوانه؟ پهلوانی به زیونه یا به مرام؟ تو یکی تو شهر بی غیرتا و لاف زنا و ناکسا پهلوانی.

شاگرد پهلوان معترضانه پهلوان را صدا می زند پهلوان او را دعوت به سکوت می کند.

شاگرد پهلوان.

پهلوان بذار حرفشو بزنه جوون. پهلوانی به مرامه. باید تاقت شنفتن داشته باشی.

زن حرف به سنگ اثر کنه به تو هم می کنه. تاقت مال پوست کلفته. من کج سلیقه شیرین عقل گول زیونتو خوردم. [به تماشاچی] عاقبتو می بینن. عین قابدستمال جام تو پیت

آشغالیه. خدا زبونشو به کامش بچسبونه. دیدین چه
جوری قمیز در می‌کنه؟

شاگرد پهلوان با زبان بی‌زبانی سعی می‌کند درک درُست خود را از پهلوان عرضه کند اما زن
دلیرانه با وی مقابله می‌کند.

شاگرد پهلوان برا یتیم پدیره.
زن هرهرهر. طفلکی بچه. چه پدری. یه قیافه درب و داغون، یه
هیكل آجق و جق. دلشم که یه قلوه سنگ. واه واه واه، خدا
دور. یه غوله که شاخ و دم کم داره.
شاگرد پهلوان برا درمونده دسته.

زن کِرکِرکِر. تا هر وقت بساطش جور نباشه دست بکنه توجیب
یارو و سورو ساطشو علم کنه. دست مال یاروست، کجاش
دزدیه؟ صد رحمت به دزدای سرگردنه.

شاگرد پهلوان برا وامونده عصاست.
زن دِ نه بابا. باز برا کور عصا بود یه حرفی.

شاگرد نمی‌تواند ادامه دهد. به پهلوان پناه می‌برد و رخصت می‌طلبد تا به زور متوسل شود.

شاگرد رخصت پهلوان.
پهلوان بذار جولونشو بده جوون. پهلوان بی‌گدار به آب نمی‌زنه.

حریف تو خوب و راندازش کن.

حرفاشو خوب مز مزه کن.

فوت و فنّ کارشو خوب بشناسر

بذار حمله کنه.

قلدر بود ضربه اش می کنی.

مگّار بود رسواش می کنی.

زن پریشان چنگ در یقه پهلوان می اندازد پهلوان چشم از چشم زن می دزد.

زن تویه بار منورسوا کردی پهلوان. یادت نمیاد؟

هفت سال پیش، کنار بقعه ای بود، جمعه ای بود. تله ای بود.

دهنت کف کرده بود. از هفت چاکت عرق می ریخت.

عریده کشون زوار بقعه رو قر می زدی. من زوار بقعه بودم،

لیاقت پابوسی نداشتم

افتادم تو تله تو.

تو عوض نشدی پهلوان. همون نکره هفت سال پیشی.

هنوزم اُغ می زنی و هارت و پورت قی می کنی.

اما من عوض شدم.

هفت سال پیش نقش سگه ای بودم. بر و رو داشتم آب زیر

پوست داشتم. حق داری منو شناسی.

هنوزم دلی دلی می خونی؟ براکدوم ننه مرده ای.

هنوزم بلدی یقه تو جرّ بدی و هذیون بیافی؟

زن پهلوان می شود و خاطره ای را که بین او و پهلوان بوده مرور می کند.

زن سنگ و پولاد تو دست پهلوان مومه.

هر تیری به پهلوان بخوره، رد نمی شه، کمونه می کنه و پس

می زنه آلا به تیر، به تیر نامرئی.
 هیچ کمندی نمی تونه پهلوونو اسیر کنه
 آلا به کمند، به تار مو.
 تو تیرانداز حقی هستی ضعیفه. صیاد قابلی هستی ضعیفه.
 تو کمند زلفی، کمون ابروی.
 تو که دل پهلوون تو چنگنه بیا. دل پهلوون لیزه.
 تو که به سنگ تو دسته بیا، دل پهلوون شیشه اس.
 بیا به وقت شر نخوری.
 سنگتو ول نکنی.
 مشتتو وا نکنی.
 پهلوون وقتی دلش بشکنه از خون دلش سیل راه می افته.
 پهلوون عاشقت شده ضعیفه، زنش باش. ننه بچه هاش باش.
 [به تماشاچی] عاشق شدنشون خرکیه. پيله که می کنن دست
 وردار نیستن تا به مراد برسن. وفاشون مٹ گربه اس. تا به
 لقمه چرب تری دیدن فلنگو می بندن. آخ. [به پهلوان]
 کدوم قبرستونی بودی پهلوون؟
 دریغ از به جو غیرت، همه اش کشکه.
 من به پات نشستم پهلوون. دل به مهرت بستم نامهریون.
 هفت ساله قسمتت اشکه. [به تماشاچی]
 معرفت قریونشم، قول و قرار مدیونشم.
 پهلوون سرش بره قولش نمی ره.
 حرف زدن خرج نداره. کارت راه افتاد بقیه شوی خیال.

زن مجدداً به خاطره‌اش پناه می‌برد. پهلوان نیز شریک خاطره‌اش می‌شود با هشیاری.

زن

اسب سفید شُم طلا.

یال و کوپال رنگ حنا. خیر باشه.

شال و کلاه کردی پهلوان.

عزم کجا کردی پهلوان؟

پهلوان -

بد نمونه‌ایه ضعیفه. کسب کساده و ارباب هنر لنگ معاش.

امروزه روز پهلوان اونه که وقتی میاد خونه بغلش پُر باشه و

در رو با پا باز کنه. می‌رم سفر، چرخ می‌زنم، شاید بتونم

معرکه‌ای برپا کنم. پول و پله‌ای پیدا کنم. نام نون نمی‌شه

برای سیر کردن شکم اهت و عیال.

زن متوجه حمله پهلوان می‌شود. زن که می‌خواست پهلوان را به بدنای و فریب زن متهم کند

با شنیدن سخن پهلوان فریاد می‌کشد.

زن

پهلوان.

پهلوان

نه ضعیفه نه. سفر سخته و راه دراز. پر از چاله چوله و

دست‌انداز راه به راه گردنه‌اس. چپ و راست هول و هراس.

برا زنی که بارش شیشه است سفر کردن یعنی خودکشی. دو

تایی بودیم غمی نبود. لحافی داشتیم مٹ آسمون. تشکی

داشتیم مٹ زمین. بود می‌خوردیم. نبود می‌مردیم.

زن

[فریادکشان] دروغه. من...

پهلوان

[با خشونت] عقلت کجاست ضعیفه؟

تو نه‌ای من بابا، صاحب اختیار جُفت ما. اون مسافریه که

تو راهه. ما رو امر به رفتن می‌کنه و تورو امر به موندن. توبه
خون دل سیرش کن تا ما به خون جگر بزرگش کنیم. یا حق
ضعیفه. خیال بد کردی توبه کن. برف اول که به زمین نشست
با یه بغل چشم روشنی در خدمت تو و پهلوان زاده‌ایم.

زن که می‌بیند با حیل پهلوان توان مقابله نخواهد داشت، دست از تعریف کردن خاطره
می‌شوید و با قبول کردن اینکه زن پهلوان بوده حمله‌ای تازه را شروع می‌کند.

زن رفتی حاجی حاجی مکه؟ چی شد پهلوان؟ دلتو زد؟

تو گم و گور شدی پهلوان، من چی شدم؟

مریم مقدس که نبودم.

یه زن بی‌شوهر بودم با یه کوله‌بار تقصیر و یه بچه بی‌پدر.

به کجا پناه می‌بردم؟

از کی مدد می‌جُستم؟

به کی دخیل می‌بستم؟

حربه زن عفتشه وقتی نداشت یا می‌میره یا حراج می‌شه.

من یه بچه داشتم پهلوان.

نشد که خودمو بکشم. مجبور شدم...

پهلوان با عربده‌ای هولناک قداره بر زمین می‌کوبد زانو می‌زند. زار می‌زند.

پهلوان بسته زن.

ننگیه که با خون پاک می‌شه. ترو به اون بانوی پهلوشکسته

قسم می‌دم، بگو کی اجیرت کرده؟ کی زیر پات نشسته؟

من تا یادمه دلی روشکستم. زورمو به رخی نکشیدم. پا رو
 سر موری نداشتم، چشای هیزی نداشتم.
 لبم به دروغ واز نشده.
 دستم به حروم دراز نشده.
 انصاف نیست که به تهمتی رسوام کنی.

زن [به تماشاچی] می بینن چه جانمازی آب می کشه؟
 هر کی ندونه خیال می کنه زیونم لال پیغمبره [به پهلوان]
 هوی زاهد مسجد ندیده، یه پنزاری پینه به پیشونت بزنی تو
 دل بروتر می شی کلاش.

شاگرد پهلوان عنان اختیار از کف داده به مقابله با زن قد علم می کند اما به زودی مغلوب شده
 و به پهلوان پناه می برد.

شاگرد پهلوانو چند فروختی سلیته؟
 زن آشغال فروش خودتی سازده پسر.
 شاگرد نذار خونم به جوش بیاد. نذار اون روی سگم بالا بیاد. قاطی
 کنم کار دستت میدما.
 زن برو پستونکتو موک بزنی نانا. ترو چه به این فضولیا؟
 شاگرد حیف که زنی.
 زن می تونی آژان خبر کنی.
 شاگرد معلومه کهنه کاری.
 زن از صدقه سیر اوسای نامردته!
 شاگرد چاره چیه پهلون؟

زن [به تماشاچی] تو شماها کی چشاش شوره؟ قد رعنا تازه
داشت زیون واز می کرد.
شاگرد عجب دهن پاره ایه.
زن خاک عالم به سرم. دوخت و دوز یاد ندارم.

پهلوان مداخله کرده و شاگردش را امر به تسلیم می کند.
پهلوان غلاف کن جوون. ما باختیم.
زن منم که باختم پهلوون. پس کی برده؟
پهلوان اونی که پول داده معرکه ما رو تماشا کنه. [به تماشاچی]
خوشت اومد؟

پهلوان که تا این لحظه در خاک زن بوده است بلند می شود و میداننداری می کند. او هنوز از چشم در چشم شدن با زن پرهیز می کند. شاگرد پهلوان از ترفند او به حیرت افتاده است.
پهلوان [به تماشاچی] زنجیرو می شه با زور پاره کرد.
طلسمو می شه با ورد باطل کرد.
دل سنگو می شه با محبت نرمش کرد.
تو که طالب معرفتی، می خوای بدونی کمر پهلوونو چه
جوری خم می کنن؟ پس شیشدونگ حواستو جمع کن. دو
تا چشم داری، دو تای دیگه قرض کن. پهلوون زمین
خوردنش دیدنیه. هر چی شنیدی آویزه گوشات کن
کشنده پهلوون بدنومیه.

پهلوان باز هم در مقابل زن زانو می‌زند. زن متوجه بازی تازه پهلوان می‌شود.

زن [به تماشاچی] اینم یکی از ترفنداشه. می‌بینی چه آب زیر کاهیه؟ تو که جای حق نشستی نازت شصت، چی ساختی؟ یه جلد آدم که توش پُر جونوره. بیخود منو قاطی معرکات نکن. من از هر چی معرکه و معرکه چرخونه حالم به هم می‌خوره.

پهلوان تو داخل معرکه‌ای. کارتو بکن.

زن [به تماشاچی] یه وقت عقلتونو گرد نکنه.

پهلوان روغن داغشو زیاد نکن.

زن ای مارمولک!

پهلوان چرا تف نمی‌کنی تو صورتم!

زن تُف من تُف سر بالاست. اصل این مردمن که سنگت می‌زنن.

پهلوان مگه مرض دارن؟

زن دور از جوشون، شرف دارن!

پهلوان مجدداً از خاک بلند شده و چرخ می‌زند و میدان‌داری می‌کند.

پهلوان پس بذار سیر تماشا کنن.

[به تماشاچی] ما خرقة رسوایی پوشیدیم هشیار باش.

«ما» شمع خودسوزیم بیدار باش.

تو که وردست پهلوونی جلدی باش.

هفت سالِ آزرگار، آه جگرسوز این زن تیغی شد از الماس.

اشک یخ زده اش سنگی شد از بلور.
 طوفان طوفان تیغ.
 باران باران دُرّ غلتان.
 پهلوان هفت جون در بدن می داشت سالی یه جون
 می باخت، امروز نعشش به شماها می رسید.
 بکوب بر طبل بیعاری جوون.
 پهلوان امروز به معرکه نیومده به مهلکه اومده.
 هرکس پول داده معرکه ببینه، هم وزن پولش حق داره سنگ
 نفرتشو نثار سینه بی کینه مردی کنه که ناپاکی رو به پاکی
 خریداره.

پهلوان برای سومین بار به خاک می افتد. شاگرد پهلوان می چرخد و می خواند.
شاگرد تویی که خستت به خرج ندادی و لیبیک گوی معرکه پهلوان
 شدی،
 عیشت عزا نباشه!
 بزم سوت و کور نباشه!
 تو چشات اشک غم نباشه. لبات همیشه پُر خنده باشه.
 خوب خوب سیر کن. تیری که تا پرتو سینه پهلوان نشسته
 تیر بدنومیه. تیرش کوچیکه، اما ناقلاس.
 پهلوان کُشه، حتماً نباید قَدِ تیر چراغ باشه.
 این خاصیت آدمای بزرگه که با تلنگر کلکشون کنده اس!
 تو که از پولت دریغ نکردی، از سنگت دریغ نمی کنی.

سنگ مفته، سینه پهلوان لخته.

رمی جمره کن. شیطانوا از خودت دور کن!

هوای بغل دستیتو داشته باش، پول نداده، آتش نخوره.

معرکه ما قُلاویه.

نشون بده که تو معرکه واقعی پهلوان واقعی خودتی!

صدای کف زدن شدید حضار شنیده می شود. زن مثل ماری زخمی به خود می پیچد. می نالد.

فریاد می کشد.

زن

من قاطی بازی نیستم، خود بازی ام.

اینا سیاه کارن، نتونن شماها رو رنگ کنن نونشون آجره.

تو که از سر تا پات حیا می ریزه، چشت به من باشه

تو که یه هیکل بو و خاصیتی، دهنِت پُر تف باشه

تو که سوادِت نم نکشیده و قد یه دریا چیز می فهمی و کشته

مردۀ عدالتی گوشت به من باشه.

شما زمین خوردن پهلوانو دوس ندارین. زمین زدنش دوس

دارین. باشه!

مام خدایی داریم که چوبش بی صداست.

دلمون خوشه که پلی هست، نازکتر از مو، تیزتر از شمشیر،

لیزتر از ماهی، اسمش پل صراط.

هفت ساله به رسوایی نون می خورم، باکی نیست. امروزم

روز خداس.

تو که ابا داری پهلوانو سنگسار کنی منو دریاب.

می‌خواهی مولا درز معرکه پهلوان نره؟ باشه.
 وجدانتو جمع کن تو دهنّت و بنداز تو صورت من.
 نترس، غرق نمی‌شم. ندید بدید نیستم.
 تو هفت ساله که داری تف بارونم می‌کنی.

زن در خاک پهلوان می‌نشیند. چشم در چشم پهلوان او شکست خورده است. پهلوان چشم به چشم زن می‌دوزد. منقلب است. قیام می‌کند.

پهلوان [به تماشاچی] حال می‌کنین؟ دِه نه دِه. اشتب نکن.

این سکه پشت و رو داره.

تو یه روی سکه رو دیدی.

یه طرف نقش لیلی. یه طرف نقش مجنون.

از لیلی رو شنیدی. وقتشه که بشنوی از مجنون.

آدمیزاد خاطیه قبول، بعضی وقتا شیطون می‌ره توی جلدش
 و از راه به درش می‌کنه. گناه فقط گناهه، اما انکار گناه گناه
 هولناکتریه.

اعتراف به گناه شجاعتیه که از هر پهلوونی برنمیاد.

پهلوان به وقت لزوم،

غرورشو می‌ذاره کف پاشو، دل به دریای رسوایی می‌زنه و

پته نامردیاشو می‌ریزه رو آب.

لیلی لیلی کردن ریاست،

مجنون عشق نام داشت،

لیلی رو چشم به راه کاشت،

آخ که چه بی وفا بود مجنون!
 پاشو زن. هفت سال آه جگرسوزت آتشی شد و افتاد به
 زندگی پهلوان. هفت سال رندانه از تقاص جستم و دُم به تله
 ندادم. کاش چشم از چشمت دزدیده بودم زن.

شاگرد وحشت زده به پهلوان نزدیک می شود.
 شاگرد کی به کیه پهلوان؟
 پهلوان حق به حق دار می رسه جوون.
 شاگرد خُل شدی پهلوان؟
 پهلوان خیلی وقته مَجلی جوون.
 شاگرد بیا، داری می زنی به سیم آخر پهلوان.
 پهلوان ای کارد بخوره به این شکم جوون.
 شاگرد ترو به دینت پهلوان، زحم کن.
 پهلوان برو نبش قبر کن. شاید پیدااش کنی. بیا به وقت مِث من کفن
 دزد نشی. پهلوان هفت سال پیش مُرده!

شاگرد معنی حرکت پهلوان را درک نمی کند سردرگم و مجنون وار فریاد می زند.
 شاگرد همه اش بازیه پهلوان.
 پهلوان خیال می کنی جوون.
 شاگرد همه اش دروغه پهلوان.
 پهلوان مثَلِ معرکه است جوون. زندگی به معرکه بزرگه. میدون این
 معرکه بزرگ دنیاس، پهلوان این معرکه بزرگ آدمه.

نفسش چاق باشه و سنکوب نکنه و منکوب نشه، شصت
هفتاد سالی میدونداری می‌کنه و فاتحه. برد و باخت این
معرکه به پاکی و ناپاکیه. [به تماشاچی] گناه رو به کیفر پاک
می‌کنند. امروز پهلوان به معرکه نیومده به محکمه اومده.
قاضی این محکمه تویی که خوب تماشا کردی. کینه تلنبار
کردی برای روز قصاص.

می‌خوای ناموست در امون باشه و آبروت آب جوی نشه و
غیرت برگ چغندر نباشه. سنگ بردار. از کیفر دریغ نکن که
به خودت خیانت می‌کنی.

گویی بر پیکر پهلوان سنگ می‌بارد. پهلوان عربده می‌کشد. زن و شاگرد میدان را ترک
می‌کنند.

پهلوان یا حی و یا قیوم.

خاموشی مطلق. صدایی از میانه میدان تاریک می‌آید. میدان که روشن می‌شود لوطی در
میانه میدان ایستاده است.

لوطی یا قوت لایموت.

بشکنه دست بی‌نمک ملوس.

ای لا کردار. یه الف قد بودی، یه ریقوی رنگ پریده، ترو
خشکت کردم چش دریده. دار و ندار موبلعیدی.
من زور زدم تو خندیدی. تازه داشتی دُمی می‌جنبوندی.
دایره دُمبک یادت دادم ور پریده.

قر تو کمر یادت دادم خیر ندیده.
 بشکن و پشتک یادت دادم. چی شد؟ دود شدی رفتی هوا؟
 ای زردگوش، ای بی صفا، ای بی وفا.
 نکنه یه وقت دزدیدنت؟ آخ...
 قریون اون ناز و ادات ملوسک.
 قریون اون چشم سیات ملوسک.
 [به تماشاچی] اوهوی دایی، اوهوی خاله.
 حال و روز لوطی رو نمی‌پرسی.
 زنده باشه شوربایی، مرده باشه حلوایی.
 تو لوطی رو با انترش می‌خوای که از خنده روده‌بُرت کنه.
 هر وقت تنها بودی می‌اومدی سراغ لوطی. لوطی باهات
 رفیق بود. انتر لوطی گم شده، همه روی گردونشن. سر
 بی‌کلاه، یکه و تنها، چرخ و فلک، دوز و کلک، بماند.
 شنیدم پهلوانو سنگ زدی؟ دستخوش.
 کلاتو قاضی کردی؟ مثل بادکنکه، زیاد بادش کنی می‌ترکه.
 می‌دونی اِشکل کارت کجاس؟
 جنبه طرفتو نمی‌سنجی، براش هورا هورا می‌کشی،
 خب معلومه، قاتلشی!
 چند تا سنگ زدی؟ ای چاخان.
 با خودت چونه زدی؟ ای بَلا.
 من همه شو شمردم. پول دادی، نوش جونت.
 پول ندادی؟ شهر هرت نیست، از دماغت درمیاد.

پهلون به روز ظهور می‌کنه، اون وقت حساب حساب کا کا
برادر.

نترس بابا شوخی کردم، زدی که زدی.
مفت چنگت. پهلون اومد و رفت، فاتحه.
رفته رو ولش، اومده رو پیا، نیومده رو بچسب.
چیه عصا قورت دادی؟

طلبکار پاشنه در خونتو از جا کنده، عیالت غرغروست،
بچه‌ات ناخلفه، پول نداری، رفیقت بی‌معرفته، اربابت
بی‌رحمه، عاشقی طرفت راه نمی‌ده، چته؟ بی‌خیال.
همه رو بذار، با لوطی برو تو عالم حیروت!

دایره می‌زند. می‌چرخد. گاه لوطی می‌شود و گاه انتر و گاه یک جاهل و یا یک مطرب و یا
یک طالع بین ناشی.

لوطی

آی نفس‌کش. [جاهل می‌شود]

اکبری به اصغری، اصغری به آق فری، آق فری به میتی به
کله اون به اسمال بی‌کله برسونه که یه غلط‌انداز، تو بارانداز
یقه شو تا بند نافش جرّ داده و یه لنگ انداخته پس کله شو، با
یه گزلیک راه رو به نجیبه‌ای بسته و ارث شویر ننه شو
می‌خواد. فوریتاً شناسنامه شو باطل کنید. وای وای. [لوطی
می‌شود] جاهلی که چاقو نداره، کلاه شاپو نداره دستمال
یزدی نداره، شبروی نوک‌تیز نداره، سیل چنگیز نداره،
جاهل نیست، قاطره. [مطرب می‌شود]

آخ تو مطربی سازت کو؟
 دامن چین دارت کو؟
 چه چه و آوازت کو؟
 ریم دِ دِ دامت کو؟ [می خواند]
 ای جیب من، ای طیب من
 عکس روی تو، شد نصیب من. [ریتم عوض می کند]
 عکسه رو قابش کن، قابه رو نازش کن.
 عکسه پا نداره جونم، فکر فرار نداره جونم
 ترو تنها نمی ذاره می دونم
 رو دلت پا نمی ذاره می دونم.
 های های [ریتم عوض می کند]
 ملوس خانوم کاری بکن، شد شد، نشد نشد ولش کن.
 سرهنگه رو شیرش بکن، زد زد، نزد نزد ولش کن.
 جهوده رو تیغش بزن، داد داد، نداد نداد ولش کن.
 حاجیه رو تیرش بکن، مُرد مُرد، نمرد نمرد، ولش کن.
 وای وای [ریتم عوض می کند]
 تیرم تیرم آخ جون، می خوام بُرم زنجون.
 دشنه چاقو سازم من، قفل و کلید سازم من.
 تو لوطیا تکم من، عاشق قوزکم من.
 تیرم تیرم آخ جون، می خوام برم شمرون
 پول مول داری؟ ندارم
 پارتی داری؟ ندارم

عشوه داری؟ می فروشم
 دشنه داری؟ می فروشم. آخ. [ریتم عوض می کند]
 دانه فلفل سیاه و خال مهر و یان سیاه
 هر دو جانسوزند اما این کجا و اون کجا
 مردم دریا کنار رو مردم دروازه غار
 هر دو غریانند اما این کجا و اون کجا
 برنوی سردار خدنگ و ساطور سلاخ باشی
 هر دو خون ریزند اما این کجا و اون کجا.
 نیش زنبور سیاه و زیون و اختر خانوم
 هر دو سوزانند اما این کجا و اون کجا. [ریتم عوض می کند]
 آخ زنبور، زنبور
 کالباس و خیار شور
 کا کاسیاهی! کم ادایی.
 حاجی فیروزی سالی به روزی.
 ارباب خودم بُزئز قندی.
 ارباب خودم چرا نمی خندی؟
 ارباب خودم شهر فرنگه.
 ارباب خودم از همه رنگه.
 تو که صاحب منصبی، مدال داری، پاگون داری،
 شلاق و ششلول داری، نوکرو دریون داری،
 سگ داری، سوتک داری، کالسکه قشنگ داری،
 کارچاق کنی، رشوه خواری، چرا نمی خندی؟

تو که صاحب دستکی
 چک داری، سفته داری، بیژک و امضاء داری،
 کلفت و کنیز داری، گاو داری، شاخک داری،
 بنز شیش سیلند داری، سیلف خری، نزول خواری،
 چرا نمی خندی؟
 ارباب خودم تیر و تفنگه.
 ارباب خودم عاشق جنگه. [ریتم عوض می کند]
 آسمون ریسمون باقم، بند تنبون می باقم
 فال بینم فال می بینم، بخت و اقبال می بینم
 درد تو شفا می بینم.
 غمتو شادی می بینم.
 شکمتو سیر می بینم
 جیاتو پُر می بینم
 آخ...
 تا پول داری رفیقتم، قریون بند کیفتم.

لوطی دور می زند و پول جمع می کند. معرکه اش تمام شده است، بساطش را جمع می کند که
 زن پای به میدان می نهد.

زن	سهم منور دکن بیاد.
لوطی	برو کنار بذار باد بیاد.
زن	یخچالی می شی، می جای.
لوطی	پالتوش کار درسته. لحاف کرسی پلوش چادر شبه.

زن	آه آه آه. شپش پخته، چه بوگندی می ده.
لوطی	بزن به چاک خفیات نکنه.
زن	هیه هیه. وبال گردتم مرده خور. بیا تو گلوت گیر می کنه.
لوطی	می زنم تو روگ.
زن	رگت کجا بوده مشنگ.
لوطی	زیر خاکیه. به چش نمیا. آی که مردم از خوشی.
زن	آپولت هوا داره سیب زمینی.
لوطی	ناس میندازم.
زن	آهک خالیه، فکت پیاده اس.
لوطی	برو تو نخ منقل. تریاکش زعفران خالصه.
زن	آهای سرکار، یارو کوت خلافه. اهن.
لوطی	کی بود؟ چی بود؟
زن	نپره بابا. سرکار خودش اهل بخیه اس.
لوطی	چی می خوای موی دماغ؟
زن	مزدمو.
لوطی	بابت کار نکرده کی مزد می ده؟
زن	پهلونو کی خراب کرد نسنا؟
لوطی	پهلون خودش خودشو خراب کرد.
زن	نکنه گُخ داشت؟
لوطی	برو دهن تو آب بکش. پهلون دلش سوخت. مروتش گُل کرد.
	دیدم مَث خر تو لجن موندی، سینه رو داد جلو،
	پاچه هارو ورکشید، زد به منجلاب تا ترو خلاص کنه.

- زن کی منو هول داد انداخت تو لجن؟ آخ، برو اون دُم موش
پشت لب تو بتراش نامرد.
- لوطی فکت زیادی می بُنبه.
- زن سقز تو دهنمه.
- لوطی سقزه یا پشکل؟
- زن آهای سرکار، یارو نجاست فروشه، پشکلو جا سقز
می فروشه.
- لوطی به قپه هات قسم سرکار یارو فیلمه، می خواد دخل مارو
خالی کنه.
- زن زرد نکن بابا، سرکار پول چایی شو می خواد.
- لوطی چی می خوای ماس ماسک؟
- زن حقمو.
- لوطی اشتباهی اومدی. برو پلو مدعی العموم.
- زن ما دو تا با هم یه آدم کشتیم.
- لوطی من رقیبش بودم بی حیا، کساد بودم، دست و پا نمی زدم نفله
بودم. تو چی؟
- زن من هفت سال پیش نفله شدم.
- لوطی اون که قاپتو دزدید یه پهلون پنبه بود، چکار به پهلون
انگیزی داشت؟
- زن مثلی آتیشه، ترو خشک پا هم می سوزه. پهلون راستکی باید
تقاص پهلون دروغکی رو پس بده. چشمش کور، دندش
نرم، می خواست نذاره با اسمش دزدی هیزی کنن. هر چی

تیغ زدی سه یکشو می سلفی.

لوطی که چانه زدن را بی فایده می بیند به ناچار مبلغی از پولهایش را به سمت زن می اندازد.

لوطی

بیا، سگ خور.

زن

چخه، گوشه هاش ساییده نباشه. قول و قرار مون سر جاش تا وقتی معرکات برقراره دو تا تو، یکی من.

لوطی

بذار خلاصت کنم. صدقه سر دادم تا دفع شر کنم. می خوای بخواه نمی خوای هزی.

زن

همین؟

لوطی

نخیر. دو تا اُردنگی هم روش.

زن

ای ولدالچموش. بازم به هم می رسیم.

لوطی

اون پهلوان بود که بایه وصله ناجور هوش کردی، من سر تا پام وصله اس. فردا بازم معرکه اس. دوس داری بیا دونتو بیاش، تور تو بنداز، شاید یه شکار چرب و چیلی گیت بیاد. عجالتاً عزت زیاد.

لوطی بساطش را بر پشت می زند و می رود. زن مغبون و درمانده و پریشان زانو می زند. زار

می زند. فریاد می زند.

زن

چرا منو نجات دادی پهلوان.

صحنه کم می شود. پهلوان در حالی که پتوی کهنه ای را بر دوش دارد فانوس به دست وارد

شده و دعوت زن را اجابت می کند. پتو را بر زن می پوشاند.

پهلوان سرده غریبه خود تو بیوش.

زن در سکوت شرمسارانه‌ای پتورا به دور خود می‌پیچد. پهلوان لحظه‌ای چشم در چشم زن می‌ماند. شاگرد پهلوان دل افسرده بر آن دو وارد می‌شود. پهلوان به گوشه‌ای می‌رود. شاگرد انبوه متلک‌های نستجیده‌اش را توأم با بغض بیرون می‌ریزد. زن آرام اشک می‌ریزد.

شاگرد شاطره منو شناخت پهلوان. بهم نون نداد.

پهلوان من سنگ خوردم جوون، سیرم. تو هم شرم بخور. می‌بخشید غریبه برا تو سفره مون خالیه اما باغچه مون پُر گُله.

شاگرد گلاب به روت پهلوان. گلی نموند. همه‌اش زیر دست و پالیه شد.

پهلوان یه کفتر سر بُئر جوون. بپا یه وقت جفت نداشته باشه.

شاگرد یادش بخیر پهلوان، همه رو قوش زد.

پهلوان خُب پس یه چاقو بیار، دلمونو به سیخ می‌کشیم. نمی‌شه مهمون سربی شام زمین بذاره.

شاگرد جیگر زلیخاست پهلوان، به دندون نیما.

پهلوان پس مجبوریم عرق بریزیم غریبه.

زن [پَریشان] نگو پهلوان، نمک به زخم‌ام نپاش.

شاگرد [پَریشان] بگو پهلوان، مرهم زخم‌ام باش.

زن لیاقت من گندابه. کاش پشیمون نمی‌شدی پهلوان.

کاش خفه‌ام کرده بودی پهلوان.

شاگرد پشیمونی؟ چاره‌کارت یه چادره، برو باهاش خودتو دار بزن.

- زن
من چادرم حلقه گردنم بود. تیری که بهش آویزون شدم
تاقت نداشت. چرا شکستی پهلوان؟
- شاگرد
تو خود تو به اسمش بستی نه به زورش. پهلوان قلاب بندازه
یه کامیونو از جا می کنه. اما اسمش به یه مو بنده، به یه فوت
پاره می شه. تو یه هیکل نجاستو بهش بستی، می خواستی
پاره نشه؟
- پهلوان
لیچار به هم می بافی بچه.
- شاگرد
عقده شده تو گلوم. مهمون کشی ننگ نباشه شکمشو سفره
سگ می کنم.
- پهلوان
تیغت تیزه، بنداز به صورتت، کرکاشو پاک کن، ریش و
پشمی به هم می زنی.
- شاگرد
ریشخندم نکن پهلوان. گول اشکاشو نخور. پیاز چلونده تو
چشاش. شیطونو شیربرنج میده. نذار گوشه دلت لونه کنه.
- پهلوان
جل الخالق. چه جوری فهمیدی زبل؟
- شاگرد
بوکن
- پهلوان
بونکش بچه، مگه سگی؟
- شاگرد
حرفات پرنیشه، چشات بسته اس، تو گوشات پنبه اس. زدی
به دربی خیالی. سنگت زدن، روز خوشته.
- هر و کترش، پیف پیفش، آخ و تُفش تو راهه.
- تو اسمی رو که چاشنی صلوات بود ول کردی و چسبیدی به
لعنت و نفرین خلق. آخه چی عایدت شده؟ چرا ول کن
معامله نیستی؟ تو خودت نیستی. مُخت تکون خورده، جادو

- و جمبل بی عارت کرده، بپایه وقت سنگت نکنه.
 پهلوان ای پخمه، آدم بشو نیستی.
- شاگرد من زیادی خنگم. آخه چه حکمتی تو کاره؟
- پهلوان مثل بارونه، از سخاوتشه که می باره. تا وقتی اون بالا
 بالاهاس بی خاصیت، وقتی میاد پایین پُر نعمته. می باره،
 می شوره، خودشو کشف می کنه تا بتونه تمیز کنه.
- شاگرد [مبهوت] تو خودتو شریک بدنومی زنی کردی که پاکش
 کنی؟
- پهلوان [پریشان] این یه دلیلشه، این یه دلیلشه.
- شاگرد [مشتاق] بگو پهلوان، بگو بذار دلم خنک شه.
- پهلوان [پریشانتر] برو بچه، برو، چی از جونم می خواهی؟
- شاگرد [ملتمسانه] خاک زیر پاتم پهلوان. نکنه از دری وریام
 دلخور شدی؟ دیدم حرف دلتو نمی زنی، خواستم سفره دلتو
 وا کنی. تو مرشدی من پا به رشدم. بگو پهلوان نادونی
 وردس نقص اوستاس. من نباید بدونم چرا هر وقت کرم
 پهلوان می جنبه هر چی داره خیرات می کنه؟
- پهلوان برو بچه، من هر چی فوت و فن بلد بودم یادت دادم.
- شاگرد دست مریزاد. ما کجایی وفایی کردیم؟
- پهلوان حرف بی وفایی نیست، حرف جدائی. چرا به کله ات فرو
 نمی ره؟
- شاگرد بین ما حرف جدایی نبود.
- پهلوان موندنت مٹ خودکشیه. نذار زحماتم هدر بره. من زمین

خوردم فقط تو می تونی بلندم کنی، برو.

شاگرد

من تو غربت دووم نمیارم.

پهلوان

اینجا بمونی غریب تری. غریبه نا آشنا کجا و آشنای غریبه کجا؟

شاگرد

با هم ترک دیار می کنیم.

پهلوان

مگه دُمت به دُم من بسته اس؟

شاگرد

پس چی؟ ما دو تارو فقط مرگ از هم جدا می کنه.

پهلوان

لُج نکن. باد به کله ات ننداز، من چَم و خَمِ کارو بهت یاد دادم. برو به بازو هات تکیه کن. تو تا رنج سفر نکشی اوستا نمی شی.

شاگرد

تو خوشیا باهات بودم، تو ناخوشیا ولت نمی کنم. بار و بندیل سفر می بندیم، با هم کوچ می کنیم.

پهلوان

من لُج نمی خورم. تو هم بمون تا جونت دریاد. فقط پیا دور و برِ من نپلکی. ببینمت پوستو پر از گاه می کنم.

شاگرد

منو می فرستی پی نخود سیاه، اما دست خالی چرا؟ من باید بدونم اوستامو چی پای بندش کرده. تو به چی دلخوشی؟ از کی دل نمی کنی؟

پهلوان

[عربده کشان] برو بچه، با من بحث نکن.

پهلوان با خشم دردناکی یک سیلی بر صورت شاگردش می زند. شاگرد با چشمانی اشکبار و

هاله اشکسته با پهلوان خدا حافظی می کند و می رود.

شاگرد

باشه پهلوان. علی یارت.

پهلوان گریبان چاک کرده، زانو می‌زند. می‌نالد زن کاشفانه به پهلوان نزدیک شده و پتو را به پهلوان می‌پوشاند.

پهلوان	پدرت بسوزه عاشقی. چی به روز آدم میاری.
	نه به نامی نه به نون، نه به دینی نه به منصب
	آخه تو چی هستی لامصب!
زن	سرده پهلوان. خیس عرقی.
پهلوان	بگو دیوونه. بگو مجنون.
زن	اسم من اختره.
پهلوان	تو اختری یا اخگر؟
زن	اخگر چیه؟
پهلوان	آتیشه.
زن	لابد اختر یخه.
پهلوان	اختر ستاره‌اس.
زن	حتماً خاموشه.
پهلوان	نورشو داد به لیلی. لیلی اسمشو داد به تو.
زن	[می‌خندد] لیلی و مجنون یه قصه‌اس.
پهلوان	من و تو هم یه قصه‌ایم.
زن	اونا بیکار بودن، وضعشون توپ بود. کیفشون کوک.
	چه کنیم چه نکنیم عاشق شدن، من و تو رفتیم سرِ کار.
پهلوان	ما نه بیکاریم نه وضعمون توپه نه کیفمون کوک. چی شد که
	تا خرخره اسیر شیم.
زن	من اسیر کسی نیستم.

- پهلوان تو هفت سال اسیرشی.
- زن [می خندد] همه اش حَقّه نون بود. من و لوطی با هم ساخت و پاخت کردیم کسب ترو کساد کنیم.
- پهلوان سهمت تو کیسه لوطیه. چرا منو صدا زدی؟
- زن دو تا تپیا حواله ام کرد، سهممو بالا کشید. دیدم تنها مردی که به یه پا شکسته خطا کار جفا کار پناه میده و حقشو از حلقوم یه نامرد بیرون می کشه تویی.
- پهلوان تو خراب آباد مراعات چی رو می کنی؟ لوطی بهانه نونه.
- پهلوان بهانه دلتو بگو. تو هفت سال پیش گوشه چشمی نشون دادی و رفتی. نشون به نشون گل سُرخِی که جای پول انداختی طرفم. حیف که تو شلوغ پلوغیا گمت کردم. کجا رفتی؟ چرا رفتی؟
- زن [پیشانی] من مسافر بودم، عاشق یه پهلوان بودم.
- پهلوان از بنا گوش گل سُرخِی را بیرون کشیده، می بوید و آن را به سمت زن دراز می کند.
- پهلوان بیا، بو کن. ترو تازه مونده نه؟
- زن [فریاد زنان] نشکفه غنچه اش، بشکنه بوته اش، بخشکه ریشه اش، من از ریخت هر چی گله بیزارم.
- پهلوان گل به گل بایدم حسودی کنه.
- زن [می خندد] تو هم مارو گرفتیا. گل سرخ چه صیغه ایه؟
- پهلوان دل مجنونه.
- زن خوش به حال لیلی، خدا یه جو شانس بده. میگن خیلی هم

زشت بوده. هوی، چه خبرته؟ زل نزن چشات چپ می‌شه.

ای خسیس.

پهلوان

[با حسرت] تو هفت سال پیش کجا بودی؟

زن

[با حسرت] هفت سال پیش سیاه معرکه‌ای بود. اوستای

پهلوان

پیری داشتم. به از شما نباشه صاحب کمالاتی بود. به روز گرم کار بود سنگ به پوتی رو انداخت هوا. سنگ هزار تا چرخ خورد. اوستام چشاش سیاهی رفت. تلوتلویی خورد. سنگ به راست نشست تو کدوش. دراز به دراز افتاد و جادرجا عمرشو داد به شما. بارش افتاد رو دوش ما. منبعد کسی نبود منعم کنه، خُب جوونی و نادونی، جیک جیک مستون، باد دماغ، رفقای ناباب. مرد می‌خوام نیفته تو خط حرومی جات. تو زیاد هم بیراه نرفتی. دنیا سرای مکافات! پس حاجت به بهشت و جهنم نیست. به عده دنیا به کامشون به عده بدا به حالشون. تو داری جور کسی رو می‌کشی که نمی‌شناسی. من انتقام کسی رو از تو گرفتم که شبیه تو نیست. این کجاش عدالته؟

زن

[سرمست] خیالی نیست. خوش‌نامی کجا و شیدایی کجا؟

پهلوان

[پریشان] روم سیاه. من کجا و تو کجا. تو گوهر شبچراغی و

زن

من ذغال روسیاه. تو پرندۀ عرشی و من زندونی چاه. خود تو

میاری کنار من؟ انصافت کجا رفته پهلوون؟

من سنگ خوردم که در حدّ تو باشم.

پهلوان

تو دل‌باخته دشمنی؟

زن

پهلوان تو دشمن نیستی. زلزله‌ای، دل‌لرزه‌ای.
 زن [فریادکشان] تو هفت سال پیش کجا بودی؟
 پهلوان هر کی بود مُرد. هر چی بود تموم شد.
 زن من مُرده‌ام. من تموم شده‌ام. تو جایی به من رسیدی که ازم
 هیچی نمونده، جز یه جوجه که تازه کلاغ پرش کردم.
 تو غرامت می‌خوای، باشه. دخترم مِث ماه شب چارده‌اس.
 باشه مالِ تو. به یادِ من بزرگش کن، عروSSH کن.
 من صداش می‌زنم گُل حسرت.
 تو صداش کن گُلِ ناز.
 جون تو و جون گلناز مجنون! [می‌خواند]
 گُلِ حسرت، گُلِ حسرت، گُلِ ناز.

زن نوحه‌کنان می‌رود، دختر سراپا شور و شوق، سبک‌بال و سبک‌روح پای به عرصه وجود
 می‌نهد. پاسخ مادرش را می‌دهد. پهلوان به سحر آوازش از جای کنده می‌شود. ورود دختر
 توأمان با نور و رقص و موسیقی است. پهلوان اینک در هیئت پهلوانی به نام پدر قیام می‌کند.

دختر گُلِ ناز، گُلِ ناز.
 آی ناکسا سپرسپر،
 طیاره اومد از سفر،
 مسافرش مرد قدر.
 آی قارقارک خاله‌زنک،
 آی سبیلو چشم سفیدک،
 اخماتو بیا کچلک.

پاورچین و پاورچین، جُل و پلاسو و رچین
 پهلوان گِلِ ناز گِلِ ناز.
 دختر آبی بچه‌ها هوار هوار،
 قطار قطار سوار سوار،
 مسافرش یک کوله‌بار.
 نق‌نقوها هیس هیس هیس.
 حق‌حقوها غش غش غش.
 یک چمدون سوغاتیه،
 لیس لیسکاش چه عالیه.
 عروسکاشو کوک کن،
 سوت سوتکاشو فوت کن.
 عمو زنجیرباف رو، پشت کوهه، صداش کن.
 بابا اومده زنجیرارو پاره کنه.
 پهلوان گلناز.

دختر باران پرسش‌های کودکانه‌اش را بر سر پهلوان می‌بارد. پهلوان با حوصله کودکانه و مهر
 پدرانه‌ای پاسخ می‌دهد.

دختر بابا. هر کی بره سفر دیر میاد؟
 پهلوان نه جانِ دل. هر کی تو سفر گم بشه دیر میاد.
 دختر آدم‌گنده‌ها بلدن گم بشن؟
 پهلوان هر کی ناشی باشه گم میشه بابا.
 دختر ناشی چیه؟

پهلوان	ناشی ناشیه.
دختر	مٲ کی؟
پهلوان	مٲ من.
دختر	آدم گم بشه چی میشه؟
پهلوان	هیچی، تنها میشه.
دختر	تنها بشه چی میشه؟
پهلوان	دلش تنگ میشه، غصّه می خوره، مریض میشه، می میره.
دختر	پس تو چرا نمردی؟
پهلوان	[می خندد] ای ناقلا. می خوای بمیرم؟
دختر	نه. رفتی سفر، منم بیر. دستمو محکم بچسب که گم نشی.
پهلوان	بازیگوشی کنم چکارم می کنی؟
دختر	گوشاتو می بُزم.
پهلوان	آخ چشم.
دختر	چشات چی شده؟
پهلوان	لوچه، لوچ.

پهلوان شکلک می سازد. دختر می خندد. اما خنده اش دوامی ندارد، متوجه جای خالی

۱۰۰۰ ش می شود، افسرده می شود.

دختر	بابا، مادر چرا رفت؟
پهلوان	خسته بود جانِ دل.
دختر	خسته که باشی چی میشی؟
پهلوان	کوفته میشی.

دختر کوفته که باشی چی میشه؟
 پهلوان کوفته باشی قل می خوری، میری یه جای خلوت، یه گوشه
 دنج، دستاتو می ذاری زیر سرت، پاهاتو تا می کنی، خَر و
 پف هوا می کنی.

پهلوان می خوابد. خَر و پف می کند. دختر خمیازه می کشد. کمی بزرگتر نشان می دهد. فریاد
 می زند پهلوان از جا می پرد.

دختر گشمنه.
 پهلوان کیه؟ چیه؟
 دختر ناهار چی بخوریم؟
 پهلوان دل ضعه.
 دختر دمپختکه؟
 پهلوان چقدر می لبنونی جان دل، عیبه.
 دختر چی خوردم؟
 پهلوان نون و پیاز، تُغار دوغ، آروغ آروغ یادت نیست؟
 دختر دیشب بود.
 پهلوان نون و شکر، قوری چایی، ملچ ملوچ یادت نیست؟
 دختر سحر بود.

پهلوان جیب هایش را می کاود اما پولی ندارد.

پهلوان عجب عجب. سیر شدن کار پر زحمتیه. دنگ و فنگش
 زیاده. کفگیر رسید به ته دیگ. گاوه دوقلو زاید. وقتی پول

نداشته باشی برا سیر شدن باید چکار کنی؟

دختر کار. کار می‌کنیم.
پهلوان های باریکلاً. یا مټان یا رزاق.

پهلوان دور می‌چرخد. دختر سرکار می‌شود در سوت می‌دمد.

دختر اوهوی غناس.
پهلوان در خدمتم سرکار.
دختر میخ کجایی؟
پهلوان فعله کارم سرکار.
دختر جفنگ نگو.
پهلوان ما بیکاریم سرکار. شنیدم هر کی فعله بخواد میاد اینجا.
دختر کیش کیش، قدغنه.
پهلوان به چه قانونی؟

دختر تنت می‌خاره؟ کله‌ات بو قرمه سبزی می‌ده؟
پهلوان پشم و پیلی مون ریخته سرکار. لنگ کفنیم. کفنشوبده جوری
می‌میریم که حظ کنی.

دختر ای یاغی. [در سوت می‌دمد] این قلچماقوکت و بالش کنید.
پهلوان [ترسیده] غلومت سرکار. من عیالوارم. کار به کار کسی
ندارم. پی به لقمه نون سگ‌دو می‌زنم، چرا خُلقت تنگ
شده؟ من جُرمی نکردم.

دختر به کی دندون قروچه می‌کردی؟
پهلوان کی؟ کی؟ کجا؟

- دختر [دختر می شود] تقصیر منه سرکار. من قول دادم بابامو گم نکنم. خواستم مجسمه رو تماشا کنم.
- پهلوان [سرکار می شود] مجسمه کجاش تماشا ئیه؟
- دختر پس برا چی اون بالاس؟
- پهلوان می خواد ببینه فضولش کیه!
- دختر بابا، فضول که باشی چی میشی؟
- پهلوان [عمله می شود] بد خیالات نکن سرکار. بچه اس. عاشق عروسکه. مجسمه رو دیده، پا به زمین زده، جُفت پاهارو کرده تو یه لنگه کفش، داره منو می چزونه.
- دختر من عروسک گنده می خوام. عروسک گنده بخر.
- پهلوان [حرص می خورد] پولم کجا بوده جان دل؟
- دختر [سرکار می شود] بیکاره ها و گداها و ولگرداش باید برن بیکاری. شما چه کاره این؟
- پهلوان ما سرکار؟ ما حمالیم.
- دختر پس چرا بیکاری؟
- پهلوان بار داری بده ببریم.
- دختر شُرب داغ داریم، می بری؟
- پهلوان نه. قریوتم سرکار، نمی صرفه.
- دختر [سوت می زند] بزن به چاک.

پهلوان دور می چرخد. پالانی بر پشت می زند طنابی بر دوش می اندازد، می خواند. دختر باد به غبغب می اندازد، پهلوان را ورنده می کند دختر بزرگتر شده است.

پهلوان	اوستا کریم اوستا کریم.
	تویی رحمن تویی رحیم.
	بار می کشیم، چه غم داریم؟
	درد نداریم، کم نداریم.
	حمالیم و حلال خواریم.
	صفا داری خریداریم.
	زور بارداری مالِ خودت،
	قاچاق داری پایِ خودت،
	مَنّت داری نمی کشیم،
	انصاف داری نوکرشیم.
	بارکش عشق و صبریم.
	مخلص هر چی مردیم.
دختر	[پولدار می شود] آهای حَمّال.
پهلوان	امری باشه ارباب.
دختر	چرختو وردار بیا.
پهلوان	چرخ ندارم، پا دارم.
دختر	تُج. بار ما چرخیه.
پهلوان	مگه چیه؟
دختر	برنج دم سیاه طارم اعلا صد کیلو، روغن کرمانشاهی اصل
	یک حلب، قند فریمان یک کارتن، چایی کلکته یه صندوق.
پهلوان	ناقابله. به دو حمله کلکشون کنده است.
دختر	من دو تا کرایه نمیدما.

- پهلوان تو کرایه چرخوبده ارباب، قبوله؟
- دختر [دختر می‌شود] بابا. یه پیرهن حریر، یه شلیته اطلس، یه جلیقه مخمل، یه کت ماهوت، یه روسری ترکمن، با یه جفت صندل برام می‌خری؟
- پهلوان کاش استخون نمی‌ترکوندی جانِ دل. تا بچه بودی به دوسه ذرع کودری و یه جفت گالش قانع بودی.
- دختر [قهر می‌کند] بس که شندر پندر پوشیدم خسته شدم.
- پهلوان [تسلیم] قهر نکن جانِ دل. تو جون بخواه. تا وقتی رمق تو پاهامه غمت نباشه. یا فتاح و یا جبار.
- پهلوان می‌چرخد. باری را بر دوش می‌کشد. دختر دست بر کمر می‌زند. در هیئت یک زن اربابی ظاهر می‌شود پهلوان باری را که بر دوش دارد رها می‌کند. دختر فریاد می‌زند.
- دختر [زن ارباب می‌شود] هوی مشتی. مگه جُوال کاهیه که پرتش می‌کنی؟
- پهلوان [با غیظ] نخیر خانوم. آقاتون فرمایشات کردن یه قالی کاشی دوازده متری زمینه لاکی نقش اصل حاشیه دارِ ریزبافه. چینی گلی سُرخ نیست که بشکنه. یه خرسک موی بُز که این همه دلواپسی نداره.
- دختر چه گنده دماغ. کارته. کسی جبرت نمی‌کنه.
- پهلوان بار کشیدن عار نیست خانوم. خواری کشیدن عاره. شما صد کیلو بار دارین صد خروار باد. چه خبره؟
- دختر پول دادم کار کنی، نه که جفتک بندازی حمال.

پهلوان من زحمت کشم، اجرت کار دارم. حتمّال تویی که پول میدی
کیلوکیلو زلم زیمبو به گل و گردن و دستات می بندی و به رُخ
می کشی.

دختر چل گز زبون، یه کوتِ نمک، چشای تنگ. لال بشی، کور
بشی، بترکی. چش و چارش کجاها کار می کنه بی حیا.

پهلوان چشم درویشه خانوم، گوشام تیزه. تو هی دستاتو تکون
تکون میدی تا النگوهاات جرینگ جرینگ صدا بده. عیبه
خانوم، نکن. برا خودت دشمن درست می کنی.

دختر [دختر می شود] بابا. گوشام خیلی وقته که سوراخه. یه جُفت
گوشواره طلا برام می خری؟

پهلوان هنوز کمرم دولاست. دستلاف بَرّاز، دشت کفّاش، اجرت
خیّاط. بذّا چاله چوله های قبلیتو پُر کنم بعد.

دختر [قهر می کند] خفتی ده مناتی و النگوی قجری که نمی خوام.
پهلوان زرگرا نسیه فروشی نمی کنن جانِ دل.

دختر بسکه پولک حلبی و مُهره تسبیح به گوش و گلوم بستم ذّله
شدم. کاش گل مویی داشتم، گل سینه ای، سُرْمه مگّه ای. نه
ماتیکی نه لاکی. آخه من کجام دختره؟ کاش منو پسر
می زاییدی مادر.

پهلوان زر و زیور، سرمه و سرخاب، آینه و شمعدون، نقل و نبات
شتر شتر، جهاز جهاز، وقتشه که پاشنه درخونه رواز جا بکنن
جانِ دل. اما من دخترمو به هر کس و نا کس نمیدم.

پهلوان می چرخد. این بار در هیئت مادرشوهری بدخلق ظاهر می شود و دختر در هیئت پدر عروس یعنی خود پهلوان.

پهلوان [حاج خانم می شود] به حق چیزای نشنیده. زمونه تا به حال ندیده. عروس، عروسای قدیم، از هر سر پنجه ایشون یه هنر می ریخت. ملیح، مطیع، علیّه، زکیّه. دختر تمشیت می کنن آیینۀ دق. اون وقت میرن پشت سر مادرشویرا صافه می ذارن. نه رفت و روب بلده نه پخت و پز، نه دوخت و دوز. نه واسمه ای، نه کرشمه ای.

دختر عزیز خانوم. کنیز شما هفت سالش بود که والده اش عمرشو داد به شما، هر چی خاک اونه عمر شما باشه. من مرد بودم. جای رُفت و روب پا کدامن یادش دادم. جای پخت و پز شرم و حیا، جای دوخت و دوز مهر و وفا. ملیحه به سیرت، مطیعه به حرف حق.

پهلوان مادرش چرا مُرد؟

دختر خب همه یه روز می میرن. دیر و زود داره اما سوخت و سوز نداره.

پهلوان ملتفت نیستی مستی. یه وقت درد و مرض ارثیه. خون به خونه، شیر به شیره. منعی نباشه یه تک پا می ریم مریض خونه، حکیم معاینه اش کنه.

دختر [دختر می شود] حقیقت چیه بابا؟

پهلوان حقیقت، شیرینه مٹ عسل، تلخه مٹ زهر، آسونه مٹ آب خوردن، سخته مٹ خوردن سنگ. باید دید خورنده اش کیه

جانِ دل. هوش و گوش کن. دل بده، توکل کن. وقتشه که
خودتو بشناسی. من کیم؟ تو کی هستی؟ هر وقت پرسیدی
جواب درست نشیدی. زندگی یه معماست جانِ دل. تو
زندگی همه یه چرایِ بزرگی هست. هر کی جوابشو پیدا نکنه
زندگیشو باخته.

دختر در بیان پهلوان به حقیقتی هولناک رسیده وحشت می‌کند. فریاد می‌زند. می‌گریزد، از
خود و از پهلوان. پهلوان با فریاد استمداد می‌طلبد.

دختر من کی هستم بابا؟ تو کی هستی؟
پهلوان یا قهار و یا جبار.

پهلوان در پی فرار دختر میدان را ترک می‌کند لوطی پیر و فرسوده و چرکین و ژولیده پای به
میدان می‌نهد:

لوطی یا کاشف اسرار.
آخ که پیر و کورم کردی ملوس.
ای بد صفت ای بد ذات.
کوت نجاست بودی
زندگیمو سیاه کردی. عمرمو تباه کردی. هولم دادی تو
فتنه‌ها. [می‌خواند]
دستام بسته بود، دست کجم کردی.
چشمام بسته بود، هیزچشم کردی.
ترسو نبودم، بُزدلم کردی.

نون بُر نبودم، خروم خورم کردی.
 کرم همه جور خلاقم، ضعیف کشی رو فوت آم.
 کلاه رو خیلی دوست دارم، چه وردارم چه بذارم.
 امروز مسم و یه خندق بلا، یه گردن کج، یه دست دراز یه
 دستمال پهن، یه دهن واز. [می‌گرید]
 آخ کاش دلمو سگ خورده بود. کاش زمین منو بلعیده بود.
 ای نخاله، ای رتاله، ای اماره، موهام سفید شد و ریخت.
 پاهام به لب گور رسید. دست از سرِ کچلم وردار. بذار
 توبه کنم تقصیر کنم. آخ.. دوزخو بپا رحیم. اونجا به هم
 می‌رسیم.

لوطی متوجه عبور عابرائی می‌شود، سعی می‌کند آنان را جلب خود کند.

لوطی آهای کلک. آهای جَلَب. بیا. بیا. نترس بابا. جیتونمی‌زنم،
 گوشتو می‌بُرم.

یه معماست. جوابشو بلدی خوش اومدی. بلد نیستی؟

مایه پیلی داری؟ خُب پس بشین و بشنو.

اون چیه که اولش چارتا پا داره، وسطش دو تا پا داره،
 آخرش سه تا پا! چی؟ آدمه؟ خُب اون چیه که دل داره مُخ
 نداره، مخ داره دم نداره، دُم داره بال نداره. بال داره دل
 نداره؟

شاگرد پهلوان در قامت پهلوانی رشید پای به صحنه می‌نهد و جواب لوطی را می‌دهد. لوطی او را ورنده می‌کند.

شاگرد	آدمه.
بوطی	نمی‌دونی، اسکنورد کن بیاد.
شاگرد	آدمه.
بوطی	آدم دُمش کجا بوده؟ بالش کجا بوده؟
شاگرد	بعضیا دُم دارن مَث حیوون، بعضیا بال دارن مَث پری.
بوطی	اهل کجایی؟
شاگرد	اهل زمین.
بوطی	کی هستی؟
شاگرد	آدمیزاد.
بوطی	چی می‌خوای؟
شاگرد	معرفت.
بوطی	خدا روزیتو حواله کنه به اهل حق.
شاگرد	خدا روزیتو به من حواله کرده، بیا.

شاگرد اسکناسی را به طرف لوطی دراز می‌کند. لوطی شادمان اسکناس را می‌قاپد.

بوطی	ازت خوشم اومد. معلومه اهل حالی.
شاگرد	خُب برام چی داری؟
بوطی	هر چی که میل داری. من همه سوراخ سنبه‌های شهرو
	می‌شناسم. اهل دود و دمی یا اهل می و نی. هر دو تاش؟
	خب پس یه نیش تاش نانا شم باهاش.

- شاگرد خیلی از مرحله پرتی.
- لوطی بهت نیماه اهل منبر و محراب باشی. نکنه اهل های و هویی؟ هی های هو. یا هو؟
- شاگرد بازم پرت و پلائی.
- لوطی نمیشه اهل فرقه‌ای نباشی.
- شاگرد نمیشه اهل همه جور فرقه‌ای باشی.
- لوطی دِکی شدنیه مخلصتم، شدنیه. یکیش حقیر سراپا تقصیر. روراست من یکی اهل بادم، باد.
- شاگرد کسی که اهل باده، عمرشم بر باده.
- لوطی حرف حساب بی جوابه. قریون آدم چیزفهم. برا همین ازت خوشم میاد.
- شاگرد زود خودتو لو دادی. عقل حکم می‌کنه تا وقتی طرفتو نشناختی باهاش قاطی نشی.
- لوطی بی خیال عقل، برو تو کار دل. بی غل و غش، حاضر به جواب، مایه دار، باوقار. بی شيله پيله عرض کنم ازت خوشم میاد.
- شاگرد با منی یا با اسکناس؟
- لوطی با هر دو تاش. خب امروزم گذشت و کسی مارو نگشت. بریم صفا؟
- شاگرد با هم جور نیستیم.
- لوطی نکنه از تیمم خوشت نمیاد.
- شاگرد تیپ صورته. اصل سیرته.

لوطی حرف دل آدمای دیوونه رو می زنی. معلومه تو هم مٹ من اسیر دلی.

شاگرد تو حرف دل رو می فهمی؟

لوطی اوه، چه جورم. عمریه اسیرشم. یه ملوس داشتم بلانسیبت شما انتر بود، دلبر بود، ملنگ بود. نمی دونم یهو چی دید، چی شنید.

آب شد و رفت تو زمین،

ماهی شد و رفت تو دریا،

آهو شد و زد به صحرا.

او دل کند، ما نشد دل بکنیم. بعد از اون به هر دری زدم تخته بود. یه روز رمالی کردم، یه روز رقاصی کردم، یه روز فال بین شدم، یه روز مارگیر شدم، تا رسیدم به امروز که شدم معترفروش. ما هر چی داشتیم رو کردیم نوبتی هم باشه نوبت شماست.

شاگرد یه معماست فکر کن فردا دست خالی نباشی. [می خواهد برود]

لوطی کجا؟ تازه داشتیم با هم ایاق می شدیم.

شاگرد اون اسکنی که بهت دادم نصف پولی بود که داشتم.

لوطی معلومه کار کشته ای. من همه جا سرک کشیدم، همه چی رو بو کشیدم، مٹ تو تحفه ندیدم. ازت خوشم میاد. یه چیز قابلی پیدا کردم بدونی بدک نیست. دنیا مٹ یه دیوونه خونه است،

هر کی توشه دیوونه یه چیزه!

شاگرد قبوله. اُجرت نشون دادن دیوونه خونه، یه معما. اون چیه که
 نه بال داره نه دست و پا، نه دل داره نه دندون. هم پرنده اس
 هم دونده. هم درنده اس هم خزنده؟
 لوطی آدمه.
 شاگرد پوله. اسکنیه که تو چنگته.

شاگرد قصد رفتن می‌کند. لوطی مبهوت مانده است. متوجه رفتن شاگرد شده مانعش می‌شود.

لوطی مارو تو خماری نذار. بگو کی هستی؟
 شاگرد حتماً باید بدونی؟
 لوطی یه جور کرمه. یکی چشمو بگیره تا حلاجیش نکنم ولش
 نمی‌کنم.
 شاگرد من اهل معرکه‌ام. با سنگ و پولاد و مس اُختم. نمی‌دونم به
 کجا رسیدم. اومدم اوسامو ببینم.
 لوطی اوستات کیه؟
 شاگرد تو باید خوب بشناسیش!
 لوطی علم غیب مال از ما بهترونه. ما تا جیک و پیک کسی رو
 ندونیم بجا نمی‌آریم. اوسات اسم و رسم نداره؟
 شاگرد داشت. یه روز زنی معرکه اشو ریخت به هم، اسم و رسمشو
 خراب کرد.

لوطی وحشت زده برجای می‌ماند. شاگرد پهلوان می‌رود. لوطی فکر می‌کند. زمزمه می‌کند.

لوطی خود تو نیاز تیمور، مختوبه به کار بنداز. دُمشو بچینی جلوه‌ای
پیدا می‌کنی، از پیسی درمیای.

لوطی به سرعت خارج می‌شود، دختر گریزان از زندگی و پهلوان به صحنه می‌آید. پهلوان
پیشان سر در پی‌اش. دختر زار می‌زند و خود را به زمین می‌کوبد.
پهلوان گلناز.

دختر چه تقدیر پر نکبتی. کاش عروسی بودم. دل نداشتم غم
تنهایی نداشتم.

پهلوان تو تنها نیستی، تو با منی.

دختر مَثَلِ علف هرزه. هر کجا سبز بشه غصبیه، هر چی بخوره
دزدیه، هر کاری کنه مزاحمه. چه خوابی! چه خیالی! به روز
دلخوش به لالایی‌های مادرم گل به سَرَم. به روز دلخوش به
بازی‌های پدرم خاک به سرم. کو پدرم؟ کو مادرم؟

پهلوان جای مادرت سبز، من پدرت. لایقم نمی‌دونی جانِ دل؟

دختر من قبولت داشتم پهلوان.

عاشق دستای قاچ قاچت بودم. پیشونی پهنه، ابروهای
پرپشتت، سبیل جوگندمی‌ات. قند تو دلم آب می‌شد وقتی
می‌دیدم نی نی چشات برام دودو می‌زنه، دلت تاپ تاپ
می‌کنه، لبات می‌لرزه، چشات برق می‌زنه. گوش درد و بهونه
می‌کردم تا تو دستپاچه بشی و دود سیگار تو فوت کنی تو
گوشم. سرفه می‌کردم به دروغ. تو شلغم بار می‌داشتی، منو
بخور می‌دادی. ناز می‌فروختم، تو می‌خریدی. شبا وقتی

می‌اومدی خونه، نایی برات نمونده بود. سر می‌داشتی به
 سجود، خُرخرت می‌رفت هوا. من غلت می‌زدم. خواب از
 سرم می‌پرید. دلم نمی‌اومد بیدارت کنم. تا سحر کیز می‌کردم
 بغل رختخوابتو و موهای سفیدتو می‌شمردم. من می‌دونم
 چند تا تار سفید توی موهاته پهلوان.

پهلوان

منم می‌دونم وصله‌هایی که به پیرهنم زدی چند تا کوک داره
 جان دل.

دختر

چه دنیای خوبی داشتیم پهلوان.
 دو تا اتاق سه در چار و یه دل پر آرزو. یه لحاف چل تگه و
 یه پشه‌بند.

شبای عید سنجد و سیر و سبزه،

شبای یلدا هندونه و نُقل و آجیل.

ماه رمضونا فرنی می‌خوردیم، زولویا و بامیه.

شب عاشورا شله‌زرد داشتیم، صبح عاشورا حلیم.

ظهر عاشورا هر دومون نذر داشتیم.

تو می‌رفتی زیر نخل. من روسری می‌بستم به نخل.

صیحه ذوالجناح که می‌رفت هوا. جفتمون از خود بی‌خود

می‌شدیم. کاش حقیقتو کتمان کرده بودی پهلوان. چرا

گفتی؟ بلاگفتی!

پهلوان

ترس داشتم جایی بفهمی که من نباشم. اون وقت تُف به

گورم نمی‌انداختی؟

دختر با حالتی جنون آمیز به پهلوان پيله می کند و پی در پی می پرسد، درست مثل زمانی که بچه بود. تشنه بود.

دختر من کیم.

پهلوان تو تویی.

دختر چرا هستم؟

پهلوان هستی که باشی!

دختر باشم چکار کنم؟

پهلوان باشی که زندگی کنی.

دختر مٹ یه دوالپا؟ روکول تو؟

پهلوان مٹ یه گل سرخ، تو دل من.

دختر تو کی هستی؟

پهلوان یه بنده خدا.

دختر چرا به خاطر من بار کشیدی، جون کندی، کمر تو خم

کردی؟

پهلوان این همون چرای بی دلیله، معمای زندگی پهلوان.

دختر زندگی چیه؟

پهلوان تشنه باشی آبه. سردت باشه گرماس، دردمند باشی شفافس.

زاهد باشی خداس. گدا باشی شاهه، شاه باشی گداس. گمنام

باشی نامه، بنام باشی گمنامیه. جاهل باشی علمه، عالم باشی

رنجه. عاشق باشی معشوقه، عاشق نباشی پوچه! زندگی نه به

ایل نه به تبار، نه به قومه نه به خویش. بابا ننه بهانه زندگی،

خود زندگی تویی. گیرم بابا ننه هم باشه، تا کی؟ تاکجا؟ یه

روز باید غزل خدا حافظی رو خوند. قوی باش جانِ دل. من
خودمو وقف تو کردم به یادِ یه جُفت چشمی که روزی دل
پهلوانو از جا کند و با خودش بُرد.

تو ثمرهٔ عشق پهلوانی.

تو نتیجهٔ عمرِ پهلوانی.

بی تو دل پهلوان مُرده!

بی تو زندگی پهلوان سرده!

دلمو نشکن جانِ دل، امیدمو ناامید نکن. عشق وقتی میاد
اومده، دلیل نداره، چون و چرا نداره. اشکاتو پاک کن.
بخند. پشت سرت هیچی نیست، هر چی هست پیش روته!

دختر از حرفهای پهلوان جانی دوباره یافته، از نو متولد می‌شود. می‌خندد. با شور و شوق
کودکانه‌ای زنجیری برداشته و پهلوان را دعوت به بازی می‌کند.

دختر بازی کنیم؟

پهلوان چی بازی؟

دختر زنجیربازی.

پهلوان ما که پهلوان نیستیم.

دختر تو نیستی، من که هستم!

دختر زنجیر را حلقهٔ بازوان می‌کند و در یک حرکت نمایشی زانو زده و زنجیر را به دروغ پاره
می‌کند. پهلوان می‌خندد. کف می‌زند دخترش را تشویق می‌کند.

پهلوان حق نگهدارت. علی یارت. دمت گرم. دستت درست.

کور باد چشم حسود، بترکه دل بخیل. دشمنت خوار،
دوستت پایدار. دلت روشن، دولت عشقت برپا، معرکات
همیشه برقرار باشه پهلوان.

دختر نوبتی هم باشه، نوبت تویه پهلوان.
پهلوان من؟ با موهای پنبه؟ کمر قوزدار، پای لرزون، بازوی
نی‌قلیون؟ چه اداها، چه غلطا. نه جانِ دل. منو معاف کن،
خسته‌ام، خوابم میاد.

پهلوان پتویی کهنه را بر سر کشیده می‌خوابد، دختر بر پارچه‌ای سفید سوزن می‌زند.
می‌خواند. شاگرد پهلوان وارد شده دور می‌چرخد و خود را در صدای دختر رها می‌کند تا
جایی که با او هم‌نوا می‌شود.

دختر گلِ سُرخم گلِ سُرخم گِلِ سُرخ. بهارم کی میایی؟
رخ زردم دلِ تنگم چرایی؟ مرادم کی میایی؟
آلا ماهی، به زیر ابرو تا کی؟ شب تاژم چرایی؟
آلا آتش به زیر خاک و تا کی؟ زمستونم چرایی؟
بهاژم کی میایی، لاله‌زاژم کی میایی؟

دختر پارچه را پهن می‌کند. گل سرخی بر پارچه گلدوزی شده است. شاگرد پهلوان سرفه‌ای
می‌کند. دختر متوجه می‌شود. نخست می‌ترسد.

دختر کی هستی؟
شاگرد می‌بخشید خانوم. مسافرم.
دختر [دستپاچه] ته کوچه به خیابونه، ته خیابون به بازارچه‌اس،

توی بازارچه یه مسافر خونه اس.

شاگرد رفتم، جا نداشت. اجازه بده شبو یه گوشه اُطراق کنم.

یه شبه مهمونم و صد ساله دعا گو.

دختر چطور شد عدل اومدی در خونه مارو زدی؟

شاگرد خونه امیدمه. من تو این خونه قد کشیدم. یه روزی وردست

پهلوون بودم، دست بر قضا تیر جفا مارو از هم جدا کرد.

آقاتون خونه اس؟

دختر که در برخورد نخست روی می پوشاند با توضیح شاگرد متوجه صورت او شده و محو

می شود. شاگرد نیز با مشاهده روی گلناز محو او می شود.

دختر منظور تون کیه؟

شاگرد [دستپاچه] منظور مون مرد خونه اس.

دختر بعله. بگم کیه!

شاگرد به کی؟

دختر به آقامون.

شاگرد آقاتون کیه؟

دختر بابامون.

شاگرد [دستپاچه] بگو چیزه،... چیز بوده،... چیز،... چیز شده

میگم... شر شر بارون، شر شر آبشار، مِث صدای دختر خانوم

دُل از جا می کنه.

دختر [دستپاچه] دلنشینه سحر، خنکای شب، صدا مِث هوای آقا

دم کرده.

هشک آمده است. لکنت زبانها دلیل روشن عشق است. صدای پهلوان محفل عشاق را به هم می‌ریزد.

پهلوان	کیه گلناز؟
دختر	یه آقاست، مسافره، جا می‌خواد.
پهلوان	مگه مسافر خونه حاج معصومه‌اس؟ نه جانِ دل بگو دختر
	بزرگ داریم، خویت نداره، پس فردا پشت سرمون هزار
	جور صفه می‌ذارن. گفتی مسافره؟ چه شکلیه؟
دختر	[شیفته] قد داره مِث شاخ شمشاد، چش داره مِث چش گاو.
	صداش یه کمی خَش داره، خجالتیه، دست و پاشو زود گم
	می‌کنه اما حواص جمعی داره. معلومه دلش تنگه.
پهلوان	[با کنایه] نکنه یوسفی باشه که تو منتظرشی؟
دختر	من؟ من منتظر کسی نیستم.
پهلوان	تو هستی جانِ دل. پس منتظری؟
دختر	منتظر نباشی چی میشه؟
پهلوان	وقتی منتظر نباشی، چه دلیلی داره که باشی؟
دختر	یعنی تا هستی باید منتظر باشی؟ خُب وقتی کسی رو که
	منتظرشی بیاد چی؟

شاگرد در جواب دادن به دختر پیشدستی می‌کند پهلوان در بیان او بوی آشنایی را استشمام می‌کند.

شاگرد مَثَلِ درخته. سرمایِ زمستونو به شوق دیدار بهار تاب میاره.

بهار که میاد، فصلِ سبز شونده، فصلِ شکفتن و گل دادنه.

پهلوان بیا جلوتر غریبه. کی هستی؟
 شاگرد [جلو می آید] کوچیک که بودم بابام عمرشو میداد به شما.
 ننه ام شویر می کنه. بعد یه مدتی شویر ننه ام می بینه عجب کلاه
 گشادی سرش رفته. به ننه ام میگه هر جور شده باید این سر
 خیر مزاحمو از سر وا کنی. ننه ام کسی رو نداره منو بسپره
 دستش. یه روز عرصه رو به ننه ام تنگ می کنه ننه ام مجبور
 میشه منو ببره به جای شلوغ و گم کنه
 یه پهلوان پیدام می کنه....
 پهلوان بسته یوسف، بشین.

شاگرد در مقابل پهلوان به رسم احترام زانو می زند. دختر گویی حقیقتی را کشف کرده.

دختر یوسف؟
 شاگرد این اسمیه که پهلوان بهم داد.
 دختر این همون مسافریه که سالهاست منتظرشی؟
 پهلوان اهوم، سوغات چی آوردی پهلوان؟

شاگرد گل سُرنخی را به پهلوان می دهد.

شاگرد اینو زنی بهم داد که اسمش لیلی بود!

پهلوان گل را بوییده سرمست می شود. گل را به دختر می دهد. دختر گل را می بوید، مست
 می شود، فریاد می زند.

دختر خوش اومدی یوسف!

شاگرد	خوش باشی گلناز!
پهلوان	خوش اومدی پهلوان.
شاگرد	ناخوش نباشی پهلوان.

پهلوان و شاگرد برمی‌خیزند و تنگ هم را در آغوش می‌فشارند، در چشمان هر دو قطرات اشک برق می‌زند.

پهلوان	خسته نیستی؟ حالشو داری؟
شاگرد	با منی یا با خودت؟
پهلوان	شرط می‌بندی؟
شاگرد	بیندیم.
پهلوان	چوبتو بشکنم چی؟
شاگرد	فوت استاده!
پهلوان	چوبمو بشکنی چی؟
شاگرد	باید گلناز و بدی.
پهلوان	گلناز قبول نکنه؟
شاگرد	شرط باطله.
پهلوان	گلناز! چوبارو بساز!

پهلوان دور می‌چرخد، دست بر هم می‌زند. شاگرد پهلوان نیز. گلناز چوبها را آماده کرده است. صدای دف صحنه را پُر می‌کند. رقص بی‌امان چوب آغاز می‌شود شاگرد با نوایی حماسی در فواصل چوب‌بازی می‌خواند و می‌خواند.

شاگرد سر راه غبار غبار، چشم تار، خورشیده یار.

سر راه کتل کتل، پای لنگ، رقصون یار.
 سر راه علو علو، دل تنگ، دلتنگه یار.
 سر راه بَلَم بَلَم، موج شِکَن، زلفون یار.
 سر راه کنار کنار، یکه سوار، پیشواز یار،
 گل سُرخ، انار سُرخ، مرام سُرخ پیشکش یار.

چوب پهلوان می شکند. شاگرد و پهلوان هر دو نفس زنان و عرق ریزان می مانند. دختر
 شادمان از باخت پهلوان است، پهلوان وی را متهم می کند.

پهلوان گِلناز چوب من ترک نداشت؟

دختر خُب چشتو وا می کردی، چویتو نیگا می کردی.

بازی اشکنک داره، سرشکستنک داره. تو هر بازی یکی
 می بره یکی می بازه. قرار نشد بازنده دبه دریاره.

پهلوان عجب. پس تو دعا عا می کردی، نذر و نیاز می کردی که من
 بیازم، هان؟

دختر تو که از خودت مطمئن نیستی شرط نبند.

پهلوان ما هم بلدیم سنگی بندازیم که نتونه بلند کنه. آقا مهریه دختر
 ما بالاس.

شاگرد مثلاً چقده؟

پهلوان بالاس. خیلی بالاس.

شاگرد یعنی تا کجاس؟ به خورشید می رسه؟

پهلوان تو همین مایه هاس.

شاگرد قبوله.

پهلوان	چون که نسیه است؟ شیربهاش تقدیه.
شاگرد	ما جیمون خالیه.
پهلوان	خدا به آدم گدا، نه عروسی بده نه عزا. نه آقا. زن سایون می خواد، زنبیل و زیلو می خواد، بالش و پتو می خواد. دیگ می خواد، دیگچه می خواد. شیربهای عروس خرج جهازه. عروس بی جهاز مٹ روزہ بی نمازہ، مٹ قرمہ بی پیازہ. سفرہ بی نون مٹ جُله، کوزہ بی آب مٹ گِلہ. دیانتت سِرِ جاش، شہامتت سِرِ جاش، زن می خوای بی رودرواسی باید بری جیب مبارکو پُر کنی.
شاگرد	دستمون پُر باشہ قبولہ؟
پهلوان	مقصود؟
شاگرد	شیربهای عروس یہ معرکہ.
پهلوان	[شادمان] جمالتو عشقہ پهلوون!
شاگرد	[شادمان] جمالتو گل بارون پهلوون!

شاگرد می چرخد. دست بر ہم می کوبد. پهلوان و دختر خارج می شوند. معرکه برپا می شود.
شاگرد حضار را مخاطب قرار می دهد. زنجیری را برمی دارد که بر آن قفل زده شده!
شاگرد تویی که قدم رنجه کردی و رونق معرکه پهلوون شدی قدمت
بی بلا. کامت شیرین، دلت شاد، کیفیت کوک. خیر ببینی، داغ
نبینی. مجلس پهلوونو روشن کردی چشم و دلت روشن.
خاک پات سرمه چشم پهلوون.
دل بده به نقل پهلوون.

این قُفل، قُفل مراده.

نقلِ معرکهٔ امروز پهلوانِ نقلِ سینهٔ سوزانه.

نقلِ دل شرحه شرحه‌اس. نقلِ دل‌باختن و دلدادن و دلشدن،
به شوخ چشمی و مهرویی و سیمین‌زُخی. پهلوانِ امروز
می‌خواد تو کورهٔ دلش آهن سرخ‌کنه و با مشت پُتک‌وارش،
بکوبه بر سینهٔ سندانش، قداره‌ای، قمه‌ای، خنجری، برای
کشتن اونایی که عاشق‌گشن. آخ که سخن از عشق کردی و
کردی کبابم.

این قُفل قُفل مراده.

این قفل‌دستی به این زنجیر زد که دل‌باخته بود، عاشق بود.
سیه‌موها به گوش، سپیدموها به هوش!
حکایتِ پهلوانی که سنگسار شد،

حکایتِ منصوری بود که بردار شد. یکی سردار به هوای یار
و یکی نام. اونایی که چند تا پیرهن بیشتر پاره کردن
یادشونه. یه روزی مِث امروز که اکثر شمایه قُل دُوقل بازی
می‌کردین، تو یه همچی معرکه‌ای، کمر یه پهلوان تا شد.
پهلوان سنگسار شد. پهلوانی که سنگ خورد مِث گل پاک
بود مِث آفتاب پاک کرد ناپاکی رو از وجود زنی.

شناختی؟

پهلوان سنگ خورد و لب و ا نکرد، تا من و تو فکر نکنیم
ریا کرد. اونایی که سن و سالشون قد نمیده نشونی‌رو
یادداشت کنن از ریش سفیدای محل پیرسن.

این قفل قفل مراده!

پهلوونی که ذکر خیرش شد از روزی که زانوزد این قفل بسته
ماند که ماند. یه دعا می‌کنم و طلسم این قفلو می‌شکنم.
مردونه و بی‌ریا آمین بگو.

خدا یا ترو به آبروی دستان بریده سقّای دشت نینوا ماروکور
باطن و کر باطن نکن

[آمین حضار]

این قفل قفل مراده!

شک شکی نباشی، وسواسی نباشی، اسیر چه کنم چه کنم
نشی، تیت کن. حاجتمندی، علیل و بیمار داری، غریب تو
غربت داری، دختر دم بخت داری، پسر پا به تخت داری،
دخل و خرجت نامیزونه، دستی به این قفل برسون و سگه‌ای
خیرات کن.

این قفل قفل مراده!

تویی که دلت پا که، بی‌غرضی، چشات شور نیست، مُخت
سه کار نمی‌کنه، عقلت پاره‌سنگ ورنمی‌داره، فیوزت
اتصالی نداره، بالاخونه تو اجاره ندادی. تیت کن. مراد تو
نداد فحش ندی. این قفل به اونایی که فکر و ذکرشون پوله و
کار و بارشون زوره و هم غمشون شکم و دل و دینشون زیر
شکم جواب نمیده.

این قفل قفل مراده!

شوربخت کسی که های و هوی داره و بخار نداره، هیکل

داره و غیرت نداره، ظاهر داره و باطن نداره، مٹ زمین
شوره زار، ثمری نداره بجز خار. تو تیت کردی، منم تیت
کردم. پهلوان مراد می‌خواد از شکنده در خیبر. می‌خوای
پهلوانو خوار و خفیف و بی‌مقدار نبینی؟

به صوت جلی،

از ته دل بگو «یا علی»

فریاد یا علی حضار بلند می‌شود، پهلوان زور می‌زند که لوطی با صندوقچه‌ای از راه می‌رسد.
معرکه پهلوان متوقف می‌شود. لوطی از داخل صندوقچه ماری بیرون کشیده و جمعیت را
متوجه خود می‌کند. پهلوان جوان میهوت و حیران مانده است.

لوطی

یا صاحب وحشت.

بی‌خیال زنجیر. دوشیزه رو باش.

خوشکله نه؟

اومدم بهت ثابت کنم خلافی. خرده شیشه قاطی داری، کلاتو
کج می‌داری، چشات تاب داره، سیلت خونی، دندونت
گرده. با یه کرشمه فرمونت می‌زنه. با یه عشوہ ترمز خالی
می‌کنی. غلط فرمایشات می‌کنم، بزنی تو دهنم.

پرونده تک تکتون مفتوحه تو سینه نالوطی که من باشم.

من لجنم قبول. لجنوکی ساخت؟ چاله روکی کند؟ آبوکی
تول کرد؟

برو تو نخ دوشیزه. ناناژه نه؟

اومدم بهت ثابت کنم غلطی. عقلت تو چشاته، دینت

اشتهاته، نمازت ریاست، روزهات صرفه‌جوئی، ذکر
چرتکه‌اس. مگه میری اسم عوض کنی به قرونوسی شی
کنی. سینه می‌زنی قیمه پلو بلنبونی. ریز و درشت عملت
حک شده تو لوح سینه نالوطی که من باشم. من هُرهری
مذهبم قبول. بازارمو کی داغ کرد؟ پسند کدوم مشتری
بودم؟ طالبم کی بود؟ خریدارم کی بود؟

برو تو نخ دوشیزه طنازه نه؟

اومدم بهت ثابت کنم نارفتی. نوکه اومد به بازار، کهنه میشه
دل آزار. این مار خوش خط و خال، معرفتش یکه. رفیق بازه.
یه خالش می‌ارزه به کرور کرور جماعت به به گوی
چه چه خونِ نون به نرخ روزخوری که سرکاری مثالی صاحب
کمال یکیش باشی.

هر که خر شد تو پالونی!

هر که در شد تو دالونی!

من همه عمر چون کندم تا تو تنها نباشی. ملق زدم، لچک
زدم، فالتو دیدم، راز تو شنیدم. امروز رفیق باده و بدمستی و
خرابات تو همسفره سگ و گربه و لگردِ شبگرد!
شام شبمون تو بشکه‌های آشغاله، حمومون تو فاضل آبه،
کاخمون گوشه دنج پیاده روس.

برا چی زور می‌زنی پهلون؟

واسه کی خودتو چاک می‌دی پهلون؟

برو تو نخ دوشیزه، خماره نه؟

من کنده نیمسوزی بودم روبه موت، فوتم کردی زنده شدم.
 دود شدم. علو شدم. تورو کور می‌کنم، خودمو می‌سوزونم.
 من نیومدم گله کنم، چون همه وجودم شکوه‌اس. موعظه هم
 کار غلماس. من چیزی که خوب بلدم و شگونه، و شگون.
 [به پهلوان]

این ولوله عمرش کوتاهه پهلوان. چار صباحی هندونه
 می‌دارن زیر بغلت، مکثیف که شدن پشت پا می‌زنن به هر
 چی رفاخته. من نامردم قبول. مردی پهلوان و نامردی لوطی
 خودش یه معرکه‌اس برا دلمشغولی جماعتی که پول دادن
 قداره کشی داسی و کا کار و سیاحت کنن.

پس بزن تا بزنیم پهلوان!

[به مردم]

پاره کردن زنجیر کار مشکلیه اما هنر نیست. خر و با دندان
 بلند کردن کار زوره نه کار عقل. چه دردسرا این دوشیزه
 زهرش کشیده‌اس. بی‌آزاره. خوب تماشا کن چش‌بندی
 نیست.

[سر ما را در داخل دهان می‌کند]

شنیدم پهلوان ضد ضربه است. جیم جمالشو، کاف کمالشو،
 جیم جمل جمول، جمالشو عشقه. من توقع زیادی ندارم
 پهلوان. این دوشیزه چرتیه، خمیازه می‌کشه. من همیشه به
 دل و جرأت پهلونا شک کردم، می‌خوام رومو کم کنی. این

دوشیزه رو از دست چاکرت بستون و بکن تو صندوق.

تونستی؟

عبدتم، علیتم، پاشنه کفشتم، دستمال دستتم.

نتونستی؟

تو و انصافت هوای مارو داشته باش که بدجوری لنگ
نونیم.

شاگرد پهلوان مغرور و بی باک تهاجمی را بر علیه لوطی و مارش آغاز می کند که صدای
پهلوان از داخل حضار تماشاچی معرکه او را متوقف می کند. پهلوان پیر از میان مردم پای به
صحنه می نهد. به میدان رزمی بی امان، رزمی آخرین.

پهلوان رخصت پهلوان!

دل و جرأت همزاد پهلوانه، شجاعت تو خون پهلوانه،

در مرام پهلوان ترس حرف یا مفتی قبول.

به شرطها و شروطها!

حریف پهلوان باید هم شأن پهلوان باشد.

پهلوان با هر نا کسی شاخ به شاخ نمیشه،

با هر ناجوری مچ نمیندازه،

با هر نا اهلی دست به یقه نمیشه.

مصاف وقتی جلوه و جلا داره که حریف همسنگ حریف

باشد. پهلوان به گرگری هر پیزوری زهوار در رفته ای که رو

دست خودش مونده و قصد خودسوزی داره جواب نمیده.

حضاری که منصفن یورش پهلوانو دیدن!

اهل حق به اشاره‌ای فهمیدن!
 من به وکالت از جانب حضّاری که دیرباورن و دل به شک،
 رخصت می‌خوام پهلوون.
 این مصاف حقیر رو بسپر به حقیر سراپا تقصیر.
 این دوشیزه دست‌آموز لوطیه. دست رسوندن بهش دلیری
 نمی‌خواد، دلبری می‌خواد، بلدی می‌خواد.
 ترس بجا به از غرور بیجاست!
 ناتوانی اقرار کن، نابلدی پیرس!
 اقرار به ناتوانی شجاعتیه که از هر پهلوونی برنمیاد.
 رخصت پهلوون!

شاگرد [شادمان] فرصت پهلوون، علی یارت.
 پهلوان یا حق علی.

پهلوان رو در روی لوطی می‌ایستد. چشم در چشم لوطی می‌دوزد. پنجه در پنجه لوطی
 می‌افکند، مار را از دست لوطی می‌ستانند. رجز می‌خوانند. درهم می‌شود. می‌پیچد. گاه با
 خودش حرف می‌زند گاه با حضّار.

پهلوان این دوشیزه خوش خط و خالِ طَنّازِ خمار رو مهار می‌کنم به
 تَبَّت این که توی آدمیزاد مارِ وجود تو مهار کنی. مَثَلِ
 معرفت، مَثَلِ آفتاب. مَثَلِ دل، مَثَلِ خانه تاریکه. مَثَلِ عقل،
 مَثَلِ صاحب‌خونه‌اس. عاقل اونه که وقتی خونه‌اش تاریک
 باشه، پنجره‌ای به آفتاب واز کنه.

این مارو تشبیه کن به اون چیزی که در تو می‌جُنبه،

نامش طمع!
 در تو می‌غُرّه،
 نامش مقام!
 در تو می‌جوشه.
 نامش شهوت!
 در تو می‌لوله،
 نامش ترس!
 بکوب سزشو به سنگ.
 تا رها شی از شرّ ابلیس هزار رنگِ هزار چهره هزار پندار.
 آدمی یعنی آه دمی.
 آتش خدا،
 دمش روح خدا.

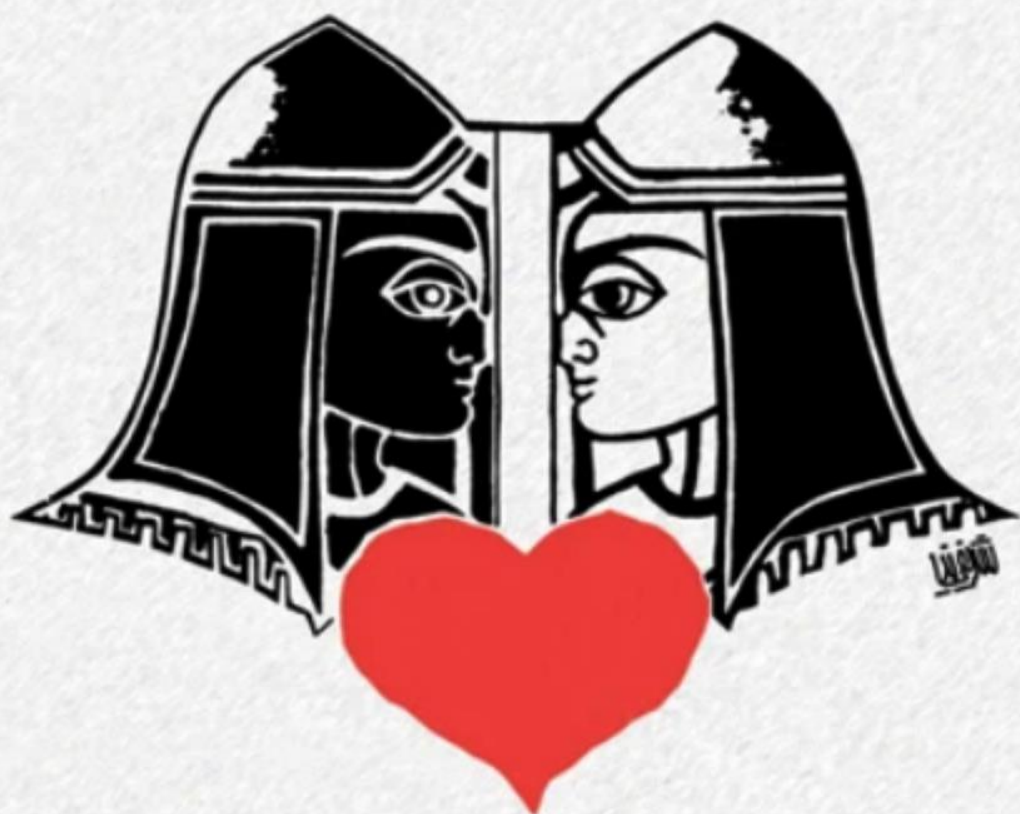
پهلوان مار را در صندوق می‌کند. اما در لحظه تماس دستانش با صندوق، ماری زهری از داخل صندوق او را نیش می‌زند. لوطی با نگاه خشمناک پهلوان می‌گریزد. پهلوان زانو می‌زند. نیش مار او را به سنگواره‌ای بدل می‌سازد. شاگرد عربده می‌کشد. پهلوان را صدا می‌زند، طنین صدایش گویی در ابدیت جاری می‌شود. زن در قامتی سراسر سیاه، دختر در قامتی سراسر سپید، قدم به میدان نهاده‌اند. موسیقی آیینی عروسی و عزا توأمان فضای میدان معرکه را پُر می‌کند. شاگرد پهلوان در میان زن و دختر، سرگردان بین رقصیدن و سینه زدن، و آوازی که هم در سوگ می‌خوانند و هم در سور.

پایان ۱۳۶۹

بازنویسی نهائی زمستان ۱۳۷۲

Maarekeh Dar Maarekeh

Davoud Mir Bagheri



انتشارات آناه

ISBN 964-6061-47-8



9 789646 061477